دیوان کازرونی





لب شیرین تو آموخت به رحمت شب و روز
همچو طوطی بدو صد شور شکرخائی را

نشریه ۵

کانون دانش پارس

دیوان

فصاحت بنیان عمدة الحکماء الالهیین و فخر المحققین

آقا سید علی مجتهد کازرونی

رحمة‌الله علیه و شرح حال ایشان

نگارش

علی نقی بهروزی

دبیر دبیرستانهای شیراز

از انتشارات

کتابخانه احمدی - شیراز

مؤسسه ۱۳۲۶ هجری قمری

جمادی الثانی ۱۳۷۵

چاپخانه مهرگان - شیراز

فهرست کتاب



بسمه تعالی

کتابخانه احمدی شیراز که از پنجاه سال پیش بر حسب امر حضرت قطب العرفاء الکاملین وافضل الاولیاء الواصلین غوث السالکین **آقامیرزا احمد تبریزی «وحید الاولیاء»** قدس سره ازطرف رضوان آرامگاه آقا محمد کریم **«آقاداداش احمدی تاج الفقراء»** افتتاح گردیده از انجائیکه آن وجود شریف منشاء آثار خیر بود همواره بطبع و نشر کتب دینی ومعارف حقه و دواوین شعراء همت گماشته است که از آنجمله دیوان سحر بیان یگانه ادیب دانشمند ومجتهد عالیقدر مرحوم **حاج شیخ علی ابیوردی** که ازشاهکارهای ادبی بشمار میرود با زحمت زیاد جمع آوری وطبع نمود. پس از آن بسیار مایل بودکه دیوان فصاحت بنیان ومعارف وحکمت توامان فخر المحققین مجتهد عالیقدر مرحوم **آقا سید علی مجتهد کازرونی** را نیز طبع و نشر نماید تا در حقیقت موفق بانتشار **دیوان علیین** شده باشد

اکنون جای خوشوقتی است که بهمراهی **«کانون محترم دانش پارس»** که بوسیله نشریات خود چراغهای پر فروغی را فرا راه طالبین علم ودانش قرار میدهد این دیوان تهیه وکتابخانه احمدی بپیروی از نیات حسنه آن بزرگوار بطبع ونشر این اثر نفیس اقدام نمود. امیداست که مورد قبول صاحبنظران ودانشمندان گردد

کتابخانه احمدی شیراز
جمادی الثانی ۱۳۷۵
علی اکبر ـ نوری زاده

بنام خداوند دانا و توانا



یکی از مواد اساسنامه وبرنامه «**کانون دانش پارس**» تجلیل از شخصیتهای بارز علمی و ادبی تهیه شرح حال وانتشار اثار بزرگان وشعراء فارس میباشد. ضمن رجالیکه حقاً میبایستی شرح حال وآثارشان جمع آوری وچاپ گردد حکیم دانشمند آیت الله **آقا سید علی مجتهد کازرونی** است که از دانشمندان بنام فارس و از مفاخر قرن اخیر ایران بشمار است ودر علوم معقول ومنقول ومخصوصاً حکمت وفلسفه اعجوبه زمان خود بوده وبعلاوه شعر فارسی عربی را نیز نیکو میسروده

همکار ارجمند آقای علی نقی بهروزی دبیر دبیرستانهای شیراز که از اعضاء دانشمند وجدی کانون دانش پارس میباشند بر حسب تقاضای کانون داو طلب جمع آوری و تدوین اشعار و نوشتن شرح حال وسوانح زندگانی حکیم نامبرده شده و دراینراه زحمات وتحقیقات زیادی را متحمل گردید تا آنرا تهیه و برای چاپ آماده ساخت ولی متأسفانه برای کانون بواسطه مضیقه مالی وعدم اقبال ابنای زمان بخرید نشریات علمی وتاریخی وکمك نکردن بدین قبیل مجامع علمی وفرهنگی (که شمه ای از آن در مقدمه نشریه های اول و سوم کانون ذکر شده) چاپ آن میسر نبود وبیم آن میرفت که چنین اثر گرانبهائی بدست فراموشی سپرده شود. خوشبختانه نیت پاك و حقیقت طلبی آن دانشمند بزرك یاری کرد و آقای علی اکبر نوری زاده مدیر محترم کتابخانه احمدی شیراز که از دانش پژوهان وخدمتگذاران صدیق فرهنگی میباشند و سالهای متمادی با آقا داداش احمدی (تاج الفقراء) مؤسس کتابخانه احمدی درچاپ وانتشار کتابهای سودمند همکاری کرده‌اند موافقت بانتشار این اثر نفیس نمودند کانون دانش پارس بدینوسیله اظهار سپاسگزاری ازاین اقدام نیك می نماید

بطوریکه ملاحظه میفرمائید بیاری خدا وهمت معظم‌له باطرز آبرومندی چاپ وبنام نشریه پنجم کانون پارس تقدیم علاقمندان ودانش پژوهان میگردد

کانون دانش پارس چند کتاب دیگر نیز هم اکنون آماده چاپ دارد که بتوفیق خداوندی وهمکاری اعضاء کانون وبهمت ارباب دانش و بینش وسائل چاپ آنهاهم فراهم میگردد

شیراز اول بهمن ۱۳۳٤ ـ آغاز چهارمین سال تأسیس

دبیر کانون دانش پارس ـ علی سامی





وحیدالعصر ، جامع المعقول و المنقول وفخر المحققین آیت‌الله سعید

آقا سید علی مجتهد کازرونی

رحمة الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

دیباچه

چندسال پیش ، برحسب تصادف یکی دومسمط وغزل ازاشعارخلد آشیان حکیم دانشمند آیت‌الله آقاسیدعلی مجتهد کازرونی بنظر اینجانب رسید . پس ازمطالعه آنهادیدم که طبع گوینده بحری ذخارازجواهر حکمت وعرفان واقیانوسی ازلالی آبدار فضیلت وادب بوده است . هرچه‌درابیات آن مسمطات دقیق‌تر میشدم بعلورتبه ومقام شامخ ودرجه رفیع فقیدسعید بیشترپی میبردم وهرچه‌درابیات غزلیات وتضمین‌های اوبهتر دقت‌مینمودم آنهارا همطرازابیات خواجه بزرگوار«حافظ شیرازی» مییافتم لذاشوق سرشاری پیدا کردم که درجمع آوری آن درر آبداروجواهر گرانبها بکوشم ولذا درظرف چند سال متوالی درجستجووتکاپوبودم تاآنکه آنچه اشعارفارسی وعربی ازآنمرحوم دردست بود جمع آوری نمودم .

ازحسن تصادف ، سال گذشته یکی ازرفقای عارف مسلك که مرا شایق جمع آوری اشعارآنمرحوم میدید جنگی را به‌بنده دادوپس ازمطالعه معلوم‌شدکه جنگ مزبور عین‌جنگ شخصی مرحوم آقاسیدعلی است که بسیاری ازاشعارفارسی وعربی را بدست خوددرآن نگاشته‌است وبعضی‌راهم دیگران درآن‌پاکنویس کرده‌اند .

بالاخره پس‌ازاستنساخ آنهادرصدد برآمدم که آنهارابا اشعاریکه ازآنمرحوم در دست‌است مقابله‌کنم ودرصحت آنها بکوشم لذا با اجازه حضرت حجة الاسلام آقای صدرالاسلام که ازمردان شریف وبزرگواراست وبافقید سعید روابط خیلی نزدیکی داشته‌اند وبخصوصیات زندگی واخلاقی آنمرحوم بهترازهرکس واقف میباشند

هفته‌ای یکشب بمنزلشان رفته واشعارجمع آوری شده رابا اشعاریکه آقای احمدصدرنیا داشت مقابله نمودم ودرتصحیح وتنقیح آنها کوشیدم وبدینوسیله ازایشان تشکرمیکنم

سپس با استفاده ازاطلاعات مطلعین ومخصوصاً نظریات حضرت آقای صدرالاسلام شرح‌حال مفصل وجامعی برای فقیدسعید نوشتم که ازنظرخوانندگان گرامی میگذرد. وبسی خرسندم که نتیجه‌زحمات این چندسال بنده‌امروزبصورت کتابی درآمده وبهمت کتابخانه احمدی چاپ ومنتشرمیشود ونام وآثار آنمرد بزرگ که‌یقیناً درعصرخودنابغه بی‌نظیری بوده است باین‌وسیله ازفراموشی مصون‌میماند.

شیراز–۱۳۳٤

علی‌نقی بهروزی



بخش اول

((شرح حال))

مقدمه – درمیان علماء وفقهاء حکماء ومجتهدینی که درقرن اخیردرفارس (وشاید درایران) بوجود آمده اند هیچکدام بدرجه رفیع ومقام شامخ حجةالاسلام آیت‌الله فقیدمرحوم **آقا سیدعلی مجتهد کازرونی** نرسیده‌اند زیراکه آنمرحوم؛ جامع‌معقول ومنقول بودودرکلیه علوم وفنون متداول آنروزسرآمداقران بوده‌است.

درفقه واصول، تفسیر وحدیث، منطق وکلام، نطق‌وخطابه، ادبیات وریاضیات، معانی وبیان ومخصوصاً درحکمت وفلسفه استادمسلم بوده‌است درتقریروبیان وتشریح مسائل‌مشکل مهارت فوق‌العاده‌ای داشته‌است وعلاوه براینهمه کمالات وفضائل، شعررا نیز نیکومیسرائیده ودراشعار«رحمت» تخلص میکرده‌است.

قصائد ومسمطات اوکه مشحون ازمعانی‌عالی ودقیق فلسفه‌وحکمت، عرفان‌وتوحید است درنوع خودبی‌نظیرمیباشد. غزلیات عارفانه آنمرحوم پای‌کمی ازغزلیات اساتید ندارد. درتضمین‌هائیکه ازغزلیات حافظ ساخته‌است بهمان‌سبك خواجه داد سخن‌داده است خلاصه آنکه اینمرد روحانی بزرك‌که ازمفاخرفارس بلکه‌ایران است یکی از نوابغی‌است که خاك‌پاك فارس‌اورا پرورانیده ومتأسفانه آنطوریکه بایدوشاید قدرمقام رفیع اورا نشناخته‌اند.

اگرحس رقابت، رشك وکینه مانع‌نبود ومحیط فارس هم‌درتاریکی‌جهالت‌واغراض غوطه‌ورنبود یقیناًقدروقیمت آنعالم‌جلیل بیش‌ازآنچه اکنون معلوم‌است‌دانسته‌شده‌بود وقتیکه، مغرضین پای منبرسود مند آنمرد بزرك می نشستند ویاکلمات پرمغز اورا می‌شنیدند، چون‌عقول قاصرآنها نمیتوانست بعمق‌معانی کلمات برسد، بدرجه رفیع و مقام شامخ اوپی نمیبرد ند ویا دانسته پا روی حق میگذاشتند وبرای برگردانیدن توجه مردم میگفتند: **الحکمة ضالة المؤمن** (ومعنی این جمله را بمیل خود تعبیر

میکردند) ولذا آنمرد عالیقدر مجبور میشد که مجالس درس و بحث خود را برای خواص و عقول مستعده اختصاص دهد و از جامعه کناره گیری کند !

برای اینکه بهتر اینمرد بزرگ را بشناساند هویت و سوانح عمری و خصوصیات اخلاقی اورا ذیلا باطلاع خوانندگان گرامی میرساند :

حاجی مجتهد - پدر مرحوم آیت الله آقا سید علی مجتهد کازرونی مرحوم حجة الاسلام حاجی سید عباس مجتهد کازرونی است که در آنشهر به « حاجی مجتهد » معروف است و مورد توجه عمومی بوده است .

حاج میرزا حسن صاحب فارسنامه ناصری شرح حال اورا چنین نگاشته است : «۱»

« .... حاجی سید عباس مجتهد کازرونی طباطبائی درسال ۱۲۳۸ (هجری قمری) در بلده کازرون متولد گردید و در کازرون تحصیل مقدمات علمیه نموده وارد شیراز گردید و سالها با این مؤلف (مقصود صاحب فارسنامه است) محب و رفیق و همدرس شفیق بود و در خدمت غفران مآب میرزا ابوالحسن خان مجتهد مشهور به « فسائی » کتاب مطول را باهم آموختیم و درسال هزار و دویست و شصت واند از شیراز بنجف اشرف رفته و درخدمت غفران مآبان شیخ محمد حسن نجفی و حاج شیخ مرتضی دزفولی طاب ثراهما تحصیل مراتب فقه واصول نمود و بزیور اجتهاد زینت یافته ، عود بکازرون نموده چندین سال بنشر علوم وفتاوی مشغول بوده ، ده روزیا بیشتر پیش از وفات والد ماجدش درشیراز برحمت ایزدی پیوست »

اولاد حاجی مجتهد - مرحوم حاجی مجتهد پنج فرزند داشته است که همه اهل فضل ودانش بوده اند واسامی آنها بترتیب ارشدیت سنی بقرار زیر میباشد :

۱ - مرحوم آقا سیدعلی مجتهد

۲ - مرحوم آقا سید اسدالله که مردی فاضل ودانشمند بوده و در فقه و اصول و سایر علوم درجه شامخی داشته و بدرجه اجتهاد رسیده است و در زهد و تقوی و حکمت

۱ - صفحه ۲۵۲

وفلسفه بی نظیر بوده و به «اشراق» معروف بوده است

۳- مرحوم آقا سید مرتضی که تحصیل دانش نموده بوده است

٤- مرحوم حاج سید محمد که مردی فاضل ودانشمند بوده است

٥- مرحوم آقا سید محمد رضا معروف به « فاضل » که از علماء و دانشمندان بوده است

آیت الله آقا سید علی مجتهد - صاحب فارسنامه ناصری در دنباله شرح حال مرحوم حاجی مجتهد؛ شرح حال مرحوم **«آقا سید علی»** را مختصراً چنین نگاشته است:

« ... خلف الصدق (یعنی خلف حاجی سید عباس) کمالات اکتساب **«سید علی»** در عنفوان جوانی مشغول تحصیل مراتب علمیه است واز اجله سادات طباطبائی کازرونی فهلیانی است . جناب مستطاب (ایشان) مجمع ادب ، مقبول الوالالباب ، جامع معقول و منقول ، قدوه مدرسین ، زبده مفسرین ، طره ناصیه سیادت ، غره جبهه سعادت»

چون فارسنامه درسال ۱۳۱۱ هجری قمری نوشته شده وتاریخ تولد مرحوم «آقا سید علی» ۱۲۷۸ هجری قمری است ، لذا در این تاریخی که صاحب فارسنامه از او نام میبرد و تعریف میکند در سن ۳۲ سالگی بوده و در نجف اشرف بتکمیل تحصیلات اشتغال داشته و هنوز علو مقامش آنطوریکه باید وشاید نزد همه کس مکشوف نشده بوده است

باری مرحوم آقا سید علی در سال ۱۲۷۸ هجری قمری در کازرون متولد گردیده و درسن هفت سالگی بشیراز آمده و بمکتب سپرده شده است وچون پس ازمدتی پدرش دارفانی را وداع کرده ناچار بکازرون مراجعت نموده است ودرسیزده سالگی دوباره بشیراز آمده ودرمدرسه **«آقا بابا خان»** که یکی ازمدارس قدیمه شیراز است حجره گرفته وتامدت دوازده سال درآنجا بتحصیل اشتغال داشته است .

آنمرحوم استعداد وقریحه سرشاری داشته ودرهوش وذکاوت بی نظیر بوده است . چنانکه گویند درسن ده سالگی غالبی ازسوره های قرآن را درحفظ داشته است .

درشیرازنزد اساتید بزرك علوم معقول ومنقول راکسب نمود . مرحوم آقا سیدعلی صرف ونحو ، معانی وبیان ومنطق را نزد مرحوم حجة الاسلام آیت الله فقید مرحوم آقای حاج سیدمحمدعلی کازرنی«۱»(پدر گرامی حضرت آقای صدرالاسلام) که ازعلمای بزرك آندوره بوده‌اند تلمذ کرده وحکمت وفلسفه را نزد مرحوم حاجی شیخ احمد شانه‌ساز«۲» که از حکماء معروف بوده وفقه واصول رانزدمرحوم شیخ محمدحسین مجتهد کسب کرده است .

مرحوم آقا سید علی دردوران تحصیل نیزبتدریس طلاب اشتغال داشته وچون در فن تقریروتفهیم وتدریس مهارت بسیاری داشته است لذا حوزه درس آنمرحوم ازهمان اوائل خیلی قابل استفاده بوده و غالبی ازفضلاء ودانشمندان درحوزه درس او حضور یافته استفاده واستفاضه مینموده‌اند .

۱ـ مرحوم آیت الله فقید شادروان آقای حاج سید محمد علی مجتهد کازرونی ازاجله علماء وفحول فضلای دوره خود بوده است که علاوه بر مراتب تقوی و ورعی که داشته در علوم معقول ومنقول وادبیات عرب تبحر کاملی داشته است و کتاب شرح لمعه وقوانین ومخصوصاً کتاب معروف (مطول) را بهتر از همه تدریس میکرده است ولذا عده زیادی ار علماء و مجتهدین وفقها ودانشمندان ازمجالس درس او استفاده واستفاضه مینموده اند ازاینرو عده زیادی از علماء و مجتهدین بزرك شیراز از شاگردان آنمرحوم بوده اند . مرحوم آقا سید علی بامرحوم فقید سعید خویشاوندی داشته است . آنمرحوم ازطرفداران جدی مشرو طیت و آزادی بوداوبپیشرفت آزادیخواهان ومشروطه طلبان در فارس مرهون طرفداری اینعالم جلیل بوده است

۲ـ مرحوم حاج شیخ احمد معروف به «شانه ساز» ازاجله علماء وحکماء عصرخود بوده که درعلوم معقول ومنقول ومخصوصاً حکمت وفلسفه تبحر کامل داشته است آنمرحوم در مسجد حاج علی محراب ومنبرداشته و درهمانجا نیزحوزه درس خود را تشکیل میداده است هنگام نماز عده کثیری بوی اقتدا میکرده وگروه بیشماری همیشه برای استفاده پای منبر او حضورمی یافته اند ـ بسیاری از علماء ودانشمندان از حوزه درس او استفاده میکرده اند ـ دراثردیدن ناملایماتی ازشیراز بسامره هجرت کرد وبمحضر حجة الاسلام فقید مرحوم حاج میرزا محمد حسن شیرازی مرجع تقلید معروف آن زمان راه یافت و معزز و محترم بوده است . وی درهمان سامره وفات یافته است .

با اینکه درعرض دوازده سالیکه درشیرازبکسب دانش وفضیلت وافاضه اشتغال داشته شهرت عظیمی پیدا کرده است بازروح بلند پروازش قانع نشده وبرای تکمیل علوم عازم نجف اشرف که بزرگترین مرکزعلمی اسلامی بوده گردیده است . در نجف اشرف بحضورعلماء بزرك وفقهاء ومجتهدین عالیقدررسیده وبتکمیل معلومات پرداخته است ومخصوصاً درمحضر آیت‌الله فقید مرحوم آخوند ملامحمدکاظم خراسانی پیشوای بزرك شیعه فقه واصول راکسب کرده ومورد توجه وطرف اعتماد آنمرحوم بوده‌است . معروف است که هروقت مرحوم آیت الله خراسانی میخواسته اند مطلب مشکلی را تدریس کنند ویا مسئله ایرا طرح نمایندمیفرموده اند : «علیین کجا هستند؟» (مقصود ازعلیین مرحوم آقاسیدعلی کازرونی ومرحوم آقاشیخ علی ابیوردی بوده‌اند)«۱»

همچنین گویند که وقتی جمعی ازشیرازیها درمسئله مشکلی از مرحوم آخوند استفتا کردند آنمرحوم فرمودند : بابودن آقاسید علی چرا اهالی شیرازازمن استفتا مینمایند ؟!

این بیانات ثابت میکندکه مرحوم آخوند تاچه‌اندازه بعلو مقام ودرجه شامخ مرحوم آقاسیدعلی معتقد بوده است .

مرحوم آقا سید علی درمجامع علمی و در میان علماء و مجتهدین نجف و عراق که درآندوره خیلی زیاد بوده اند شهرت فوق العاده‌ای پیدا میکند و مورد توجه واقع میگردد زیرا که آنمرحوم در اکثر علوم و فضائل که جمع آنها در یکفرد مشکل است مهارت وتبحر کامل داشته است .

مرحوم آقاسیدعلی پس‌ازدوازده سال‌که درنجف اشرف اقامت داشته‌است درسال ۱۳۱۵ هجری قمری بکازرون عزیمت نموده واز طرف اهالی آنجا مورد استقبال

۱ـ مرحوم حاج شیخ علی‌مجتهد ابیوردی ازفحول علماء ودانشمندان اخیرشیرازاست که درفضل ودانش پس‌ازمرحوم آقاسیدعلی درعصرخود نظیرنداشته‌است . برای دانستن شرح حال اورجوع شودبکتاب«گنج سعادت» ازانتشارات کتابفروشی احمدی شیراز

بسیاری واقع میشود وهمه‌ازوی تقاضا میکنند که برای ارشاد وهدایت مردم درآنشهر اقامت نمایند .

آنمرحوم دراثراصرار بزرگان کازرون درآنشهر اقـامت میکند ولی چون محیط کازرون باروحیه اووفق نمیداده درسال ۱۳۱۹ هجری قمری بشیرازرهسپارمیگردد و درمسجد نوحجره گرفته بتدریس مشغول میشود ودرشاه چراغ نیزبامامت میپردازند .

وقتیکه مرحوم آیت‌الله‌فقید آقاسیدجعفرمزارعی ، امام مسجد «علمدار» بنمایندگی دوره اول مجلس شورای ملی انتخاب گردید وبتهران رفت ، مرحوم آقا سید علی در آن مسجد بامامت ووعظ وخطابه مشغول گردید وبطوریکه نقل‌میکنند بقدری مردم برای استفاضه واستفاده ازبیانات آنمرحوم بمسجد علمدارهجوم میآورده‌اند که در مسجد جائی باقی نمی‌مانده است

چون بیانات حکمت‌آمیزوخطابه های مؤثرآنمرحـوم فوق‌العاده جالب وقـابل توجـه بوده بنا بـدرخواست عده زیادی در حـرم مطهرحضرت احمد بن موسی «ع» (شاه چراغ) باقامه نمازجماعت ورفتن بمنبرمیپردازند . دراینجا نیزچه برای نمازوچه برای استفاده ازمنبرایشان بقدری جمعیت بوده وازدحام میشده که جا برای همه‌کس نبوده است !

با اینحال ازرشك وحسد مغرضین وجهالت جمعی که دشمن دین ودانش بوده‌اند ناراحت بوده ولذا جلسه درس خود را بمدرسه «مقیمیه» که نسبتاً ازانظاردوراست و سپس بمنزل شخصی (واقع دراول محله‌بیات) انتقال داده ودرآنجا اسفار «**ملاصدرا**» و «**فصوص الحکم**» محی الدین اعـرابی راکه ازکتب معتبره حکمت است و فقه و اصول وکلام وتفسیر «صافی» تدریس میفرمودند

یکی از آقایان نقل‌میکرد که روزی مرحوم آقا سید علی برای عده ای ازطلبه‌های با استعداد کتاب «فصوص الحکم» تدریس میکرد ناگاه آخوندی ازدردرآمد وپرسید چه تدریس میفرمائید ؟ آنمرحوم برای اینکه ازشرزبان آن آخوند قشری خشك در

امان باشد کتابرا رویهم گذاشت و فرمود : کتاب «قصص‌الانبیاء» را مباحثه میکردیم !

دراثرحسن تدریس و مهارتی که در تشریح مسائل مشکل و غامض حکمتی داشته عده زیادی ازشاگردان آنمرحوم ترقیات بسیاری کردند و شهرت فراوانی بدست آوردند که معروفترین آنها عبارتند از مرحوم حاج شیخ محمدکریم و آقای میرزا محمد علی معروف به «حکیم»

خصوصیات اخلاقی آنمرحوم - مرحوم آقاسیدعلی خصائل و صفات خاصی داشته است . از جمله خصائص بـارزاو (منـاعت تـوأم بـا قناعت) بـوده است - بـا اینکه دستش ازمال دنیوی تهی بوده و برای امرار معاش درمضیقه بوده است بازپیوسته قانع و خرسند بوده وگویا زبان حال خود را این شعرحافظ قرارداده بوده است :

دراین بـازار اگر سود است با درویش خرسند است
خدا یا منعمم گردان بدرویشی و خرسندی

آنمرحوم پیوسته با طهارت بوده و درامور دینی و مذهبی فوق العاده دقیق بوده است و درعبادت و زهد و تقوی و بجا آوردن نوافل نظیرنداشته است ازجمله خصوصیات آنمرحوم عبادتها وریاضتهای مشکل و طاقت فرسائی بوده که برای تزکیه نفس و رسیدن بمقامات عالی روحانی و معنوی متحمل میشده است چنانکه غالب شبها را بنمازو عبادت و سجده های دو سه ساعتی میگذرانیده است یکی ازمزایای دیگر آنمرحوم قدرت بیان و منبر داری ایشان بوده است آنهائیکه پای منبر آنمرحوم نشسته اند تصدیق میکنند که هیچکس درمنبرداری و قدرت نطق و بیان بپایه او نمیرسیده - در ابتدا قدری شمرده‌سخن‌میگفت ولی پس‌از ساعتی باسرعت وبدون لکنت زبـان ویاسکته ای درمطالب فلسفی وحکمتی ویا اموراجتماعی یادینی ومذهبی بانهایت فصاحت وبلاغت سخنرانی وتحقیق مینموده است .

مرحوم آقا سید علی علاقه زیادی بعرفان وتصوف داشته است وچون مردرسته‌ای بـوده این طـریق بـا ذوق وفکـراوتنـاسب داشتـه است ودراین راه بـا مـرحـوم

حاج مرشد کازرونی «۱» که مردی رسته وصوفی مشرب کامل عیاری بوده همقدم بوده است و ازمحضرشریف حضرت قطب العارفین مجدالاشراف قدس سره استفاضه فیوضات باطنیه مینموده وبهمین سبب هم برای آنمرحوم مرثیه ای گفته است که روی سنك مزارش حك گردیده وعین آنمرثیه درقسمت اشعاردرج شده است و لذا در عرفان و تصوف هم بمقاماتی رسیده است . وی نسبت بکتاب «مثنوی مولوی» علاقه زیادی داشته است مسمطات وغزلیات عارفانه آنمرحوم دارای معانی بکرو مضامین عالیه ودقیق عرفانی است .

مرحوم آقا سید علی نسبت بخواجه حافظ شیرازی و اشعار اوعلاقه زیادی داشته و هر وقت مجالی پیدا میکرده بزیارت تربت او میرفته است و لذا چندغزل حافظ را تضمین کرده و بعضی را هم استقبال نموده است «۲»

از اینقرار با اینکه درعلم ومعرفت ، اجتهاد و حکمت ، درجه شامخی داشته ، درزهد و تقوی ؛ عبادت و ریاضت هم مقام ارجمندی پیدا کرده و در عرفان و تصوف هم بمقاماتی رسیده است و گویا مصداق کامل این شعر خواجه حافظ بوده است :

از رسوم شرع و حکمت با هزاران اختلاف

نکته ای هرگز نشد فوت از دل دانای او

۱- مرحوم حاج مرشدکازرونی یکی ازعرفای معروف وبنام قرن اخیرشیراز است که مورد توجه عمومی بوده است . فرصت الدوله درآثارعجم شرح حال او را چنین مینگارد :
«... جناب حاج علی شهیر بحاجی مرشدکازرونی سالها است در شیراز چون گنجی بکنجی معتکف است ودراوایل حال تحصیل علوم ظاهری نموده - آخرکارراه سیر و سلوك پیموده الحال برسرش شوری ودردلش سروری است » -مرحوم حاج مرشد را پس ازفوت درقبری که خود قبلا آنرا حفر کرده بوده ، درجوارمزارحافظ مدفون کرده اند

۲ - گویند با اینکه هنگام حیات بحافظ و حافظیه علاقمند بوده است وقتیکه فوت میشود خویشاوندان او تردید پیدا میکنند که آیا او را بحافظیه ببرند یا جای دیگری ؟ و لذا در آن حالت تردید بدیوان حافظ متوسل میشوند وتفألی میزنند واین شعرمیآید

رواق منظرچشم من آشیانه تست — کرم نما وفرود آ که خانه خانه تست

ولذا او را بحافظیه برده ودفن میکنند .

آزادی خواهی آنمرحوم - دراوان انقلاب مشروطیت برای مبارزه باعمال جور و ستم استبداد قیام کرد و با فکر روشنی که داشته برای بدست آوردن آزادی و مشروطیت کوشش بسیاری نموده وبرای اثبات فوائد مشروطیت دورساله (یکی بزبان فارسی و دیگری بزبان عربی) «۱» درفواید اجرای عدالت و مشروطیت مرقوم وچاپ و منتشر نموده اند که فوق العاده مؤثر و طرف توجه واقع گردید . از اینرو باید آنمرحوم را یکی ازموجدین مشروطیت ایران دانست «۲»

نظر بفعالیتیکه در اینراه مبذول میداشت دربین مردم وملیون وجهه خوبی پیدا کرده ودو دوره بریاست انجمنهای ایالتی که درآن موقع تشکیل میشده انتخاب شده .

هنگام انتخابات دورهٔ دوم مجلس شورای ملی بعنوان «مجتهدطرازاول» بنمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید ولی بجهاتی درمجلس شرکت ننمود .

روشنفکری وفرهنك پروری او - این مجتهد جلیل القدر با آن علو قدرو مرتبه ایکه درفقه واصول ، حکمت وفلسفه ، زهدوتقوی ؛ عبادت وریاضت داشته است مردی روشنفکر وفرهنك دوست ومعارف پروربوده است چنانکه درتأسیس مدارس

۱- این دو رساله که ازشاهکارهای آنمرحوم است دربخش چهارم چاپ شده است

۲- پس ازاعطای فرمان مشروطیت و شروع انتخابات مقرر گردید که اولین انجمن ایالتی فارس با جشن و سرورو تشریفات زیادی افتتاح گردد لذا جشن مفصلی درصحن حضرت شاه چراغ منعقد گردید وازایالت وقت و رجال نامی و علماء و اعیان و طبقات مختلفه دعوت شد که درآن شرکت نمایند و ازمرحوم آقاسید علی نیزدرخواست شده بود که برای آنروز مقالتی بنگارند .

آنمرحوم دو رساله نگاشت یکی بفارسی ودیگری بعربی (ایندو رساله دربخش چهارم چاپ شده است) و چون مدعوین حاضرشدند وصحن مملو ازجمعیت گردید بمنبررفته وخود رساله عربی را خواند و رساله فارسی را هم یکی ازخویشان آنمرحوم قرائت نمود . خواندن ایندو رساله درآن جشن و جمعیت زیاد فوق العاده مؤثرواقع گردید ومورد تمجید و تحسین حضار و مخصوصاً علماء و روحانیون واقع شد .

جدیده همه‌گونه همراهی ومساعدت نموده است .

پس ازاعطاء فرمان مشروطیت که تازه مدارس جدیده‌تأسیس وعلوم امروزی د ر آنها تدریس میشده توده مردم وبرخی ازروحانیون با آنها مخالف بوده اند مرحوم آقاسید علی نه تنها بـا تأسیس مدارس جدیـد مخالف نبود بلکه آنها راهم تشویق میکرده است .

درسال ۱۳۲۵ هجری قمری بتشویق آنمرحوم جمعی ازمعلمین روشنفکربتأسیس **«مدرسه ملی»** اقدام نمودند ودرآنمدرسه علاوه برعلوم جدیده قرآن وشرعیات نیز تدریس میگردید وخود مرحوم آقاسید علی غالباً بمدرسه مزبورمی‌رفت وشاگردان ومعلمین را تشویق می‌نمود . «۱»

یکی ازمعلمین مدرسه ملی که شخص فاضل و دانشمندی است تعریف می کردکه تأسیس وبقای **«مدرسه ملی»** مرهون همراهی وپشتیبانی مرحوم آقاسیدعلی بودوغالباً خود آنمرحوم بمدرسه‌می‌آمد وازشاگردان امتحان مینمود وبرای تشویق بشاگردان ومعلمین پولهائی انعام میداد .

حقیقتاً اینگونه اعمال ازیکنفر مجتهد آنهم درآندوره خیلی تعجب آوراست و دلالت داردکـه آنمرحوم مردی روشنفکروفرهنگ‌دوست بوده وگرفتارتعصباب‌خشك نبوده است «۲» .

وفات آنمرحوم - مرحوم آقاسید عای روزپنجشنبه هیجد هم شهررجب سال

۱ - در سالنامه معارف فارس تحت عنوان « دبستان ملی ۱۳۲۵ - ۱۳۲۷ قمری » چنین نگاشته شده است «مرحوم علی اکبر وزیری ناظم دبستان اسلامیه پس از انحلال دبستان مذکوربمعیت آقایان محمد صادق فقیری ومرحوم حاج غلامعلی کازرونی (حقیقی) بهمراهی و مساعدت مرحرم آقا سید علی مجتهد کازرونی که‌یکی ازمجتهدین وارسته شیرازو جامع معقول و منقول بود دبستانی موسوم به «ملی» دائرنمود و این دبستان تاآخرسال۱۳۲۷ قمری دائربود وبعدمنحل میگردد »

، درسال ۱۳۳۳ خورشیدی برای احیاء نام این عالم جلیل بنا برتصویب شورا یعالی فرهنك شیرازدبستانی را درشهرکازرون بنام «دبستان مجتهد» نام‌نهادند

یکهزاروسیصدوچهل وسه قمری مطابق بیست ودوم برج دلو(بهمن ماه) ۱۳۰۳شمسی درسن شصت وپنج سالگی درشیراز دارفانی را وداع کردودرایوان شمالی تکیه حافظیه مدفون‌گردید .

اینك شرحی راکه بمناسبت وفات آنمرحوم درشماره ۲٤ سال چهارم روزنامه عدالت «۱» چاپ شیرازمورخه یکشنبه ۲۱ رجب ۱۳٤۳ مطابق ۲۵ دلو ۱۳۰۳ درج شده است عیناً نقل میگردد :

فقید علم و ورع و تقوی

حضرت حجة الاسلام آیت الله فی‌الانام آقای آقاسید علی مجتهد کازرونی که ازشاگرد های مرحوم آیت الله خراسانی‌قدس سره و پس ازآن بزرگوار اعلم واتقه مجتهدین طرازاول و مدت سی سال در شیراز بنشرعلم و ترویج احکام شرع اسلام مشغول بود ومیتوان‌گفت‌که درتمام ایران درمجموعه فضائل وکمالات وادبیات و حکمت واصول و فقه و اخبارو احادیث ثانی و نظیر نداشت درسن شصت وپنجسالگی‌روزپنجشنبه ۱۸ شهررجب برا ثـرضعف و نقاهت وکسالت روزی معدود عالم فانی را وداع وبدرود و بسرای جاودانی رحلت فرمودند .

برای سوگـواری وعزاداری آنمرحوم سه روزبازارها بسته وبمراسم تـرحیم پرداختند حجج اسلامیه عموماً هرروز درمجالس ترحیم آن بزرگوار باصمیمیت قلب شرف حضوربهمرسانیده وعصرروزشنبه مجالس ترحیم آن‌بزرگوارازطرف ایالت‌جلیله وآقای قوام الملك وحجج اسلام برچیده شد .

ازوفات این عالم بزرگوارعموم حجج‌اسلام وبازماندگان آن عالی مقدار بخصوص آقازادگان معظم آقای آقاسید محمد وآقای سید حسام الدین واخوی ایشان حاجی

۱ - روزنامه عدالت ازجرائد مهم آنروزشیرازاست‌که دارای مقالات سودمندومطالب گوناگونی بود وکلیه مطالب و مندرجات آن از طرف دانشمند معروف آقای حاج شیخ عبدالکریم سعادت نوشته میشد .

سید محمد واقارب ایشان را تسلیت وتعزیت میگوئیم :

عاش سعیداً و مات سعیداً و غریباً ـ آزادانه و خوشبختانه زندگی نمود ولی مردم قدراو را ندانستند ـ رحمة الله علیه رحمة واسعه .

همین روزنامه درشماره ۳۵ مورخه یکشنبه ۲۸ رجب ۱۳۴۳ مطابق ٤ حوت (اسفند) ۱۳۰۳ درذیل اخبار کازرون چنین نوشته است :

« ... همینکه خبروفات حضرت آیت الله آقـای آقـا سید علی مجتهد کازرونی واصل شدعموم اهالی متأسف و متألم گشته فوراً در مسجد نـو وبازاربرای ترحیم آن بـزرگوارمجالس فاتحه خوانی برپاگردید وهرکس بنوبه خـود عـزاداری نمـود شاگردان مدارس ومکاتب نیزدرمراسم عزاداری شرکت کرد نـد وکسبه وتجار تـا سه روزبازارها را بستند .» «۱»

درسال ۱۳۱٦ شمسی که آرامگاه حافظ بطرزجدید ساخته شد آنچه سنك قبردر داخل حافظیه بود برداشتند ولذا چندسال پیش سنك قبردیگری برروی مزارآنمرحوم نصب نمودند که عین کتیبه آن چنین است :

«کل من علیها فان ، آرامگاه جنت مکان اعلم العلماء العاملین وافقه الفقهاء الراشدین حاوی الفروع والاصول جامع المعقول و المنقول فرید الدهرو حید العصرمنظورصاحبان نظرو مقصود ارباب ذوق وهنر آقا سید علی مجتهد کازرونی الاصل وشیرازی المسکن طاب الله ثراه فی شهر رجب المرجب یکهزارو سیصد و چهل ودوقمری ۱۳٤۲»

۱ـ آقای صدرالاسلام که در موقع فوت آنمرحوم درتهران اقامت داشته‌اند تعریف میکنند که : چون خبر فوت آقا سید علی بتهران رسید از طرف نمایندگان فارس مجلس ختم مجللی برای آنمرحوم منعقد کردند و علماء ورجال طرازاول وعده زیادی ازطبقات مختلفه درآن شرکت نموده و مرحوم مدرس نماینده معروف و لیدر اقلیت آنروز که نسبت بفقید سعید علاقه زیادی داشت درتجلیل آن مجلس کوشید و مخصوصاً سردارسپه (اعلیحضرت فقید) هم که درآن تاریخ رئیس دولت بوده درمجلس ختم مزبورشرکت نمود

متأسفانه دراین کتیبه سال رحلت آنمرحوم رابجای یکهزار و سیصد وچهل و سه یکهزاروسیصدوچهل ودوحك کرده اند .

اولادآنمرحوم ـ ازمرحوم آیت‌الله آقاسید علی سه فرزند ذکـو رودوانا ث باقیمانده است . فرزندان ذکورآنمرحوم عبارتند از :

۱ـ حجة الاسلام آقا سید محمد احیائی

۲ـ آقای سید حسام الدین مجتهد زاده

۳ـ آقای سید حسین مجتهد زاده که اکنون درخدمت فرهنك فارس میباشد

آثار آنمرحوم ـ آثارمهم ضبط شده آنمرحوم عبارتند از :

۱ـ یکدوره اصول که تألیف کرده اند

۲ـ دورساله درفوائد مشروطیت که ذکرآنها رفت

۳ـ مقداری اشعارفارسی که دربخش دوم این کتاب چاپ میشود

٤ـ مقداری اشعارعربی که دربخش سوم چاپ میگردد .

اشعار آنمرحوم ـ مرحوم آیت الله آقا سید علی با اینکه مردی روحانی بوده است ولی بواسطه اطلاعات عمیقی که درزبان و ادبیات فارسی وعربی داشته و مخصوصاً قریحه و طبع بلندی که خداوند بوی عطا فرموده بوده درمقام سرودن اشعار نیزمهارت و استادی زیادی از خود نشان داده است .

آنمرحوم درشعر«رحمت» تخلص میکرده است .

مسمطات فارسی او با اینکه مشحون ازمعانی دقیق حکمت و توحیدو اصطلاحات فلسفی و عرفانی است باز آنهارا در نهایت سلاست وانسجام سروده است و مخصوصاً مسمطسوم او بـا اینکه خودرا برعایت قافیه بترتیب حروف «ابتثی» ملزم کرده‌است در هیچ جا درتنگنای قافیه درنمانده است .

در تضمین هائیکه ازغزلیات معروف حافظ کرده بخوبی از عهده برآمده است غزلیاتش نیزباغزلیات اساتید سخن لاف برابری میزند.

ازهمه اینها مهمتراشعارعربی آنمرحوم است که ازنظرمعنی وشعری دارای محسنات زیادی است وبرای یکنفرفارسی زبان سرودن اینگونه اشعار عربی آنهم درخصوص مسائل حکمتی کارساده نمیباشد. ومخصوصاً مسمط عربی او که درحکمت وتوحید وچگونگی خلقت ومدح حضرت رسول ومنقبت حضرت امیرعلیه‌السلام است ازشاهکار آنمرحوم میباشد وقدرت اورادرزبان عربی بخوبی مینمایاند.



بخش دوم

((اشعار فارسی))

الف - مسمطات

این مسمط غراو بی نظیر درحکمت و توحید و مدح حضرت رسول (ص) و منقبت حضرت صاحب الزمان (عج) میباشد ودارای شصت بند است و جودت ذهن و قدرت طبع فقید سعید را بخوبی ثابت میکند - گفتن اینگونه مسمطات که متضمن مسائل غامض فلسفی ونکات باریك حکمتی بوده و ازاصول و قواعد شعری هم منحرف نگشته و در تنگنای قافیه گیر ننمایند کارمشکلی است و ازعهده همه کس برنمیآید. خوانندگان باید هنگام خواندن آن دقت زیادی بخرج دهند.

حق آینه آدم و مرآت جهانست   اعیان همه چون عکس درآینه عیانست
در صورت عالم رخ زیباش نهانست   عالم بمثل چون تن ومرآت چوجانست
جان در تن عالم همه چون روح روانست
خوان «هو معکم» «۱» راکه بودشاهد گفتار

آئینه ذاتند همه انفس وآفاق   مرآت صفاتند همه اسطر واوراق
خورشید جمالش بجهان کردچواشراق   پرگشت زانوار دل ودیده عشاق
فالکل مجالیه من الصدرالی الساق
آیات معانیه من النورالی النار

در دیده آنکو شد از آن نور منور   هر یك زحق و خلق بود مظهر دیگر
اندر نظری حق بود آئینه انور   کاندر رخ او خلق بود جمله مصور
در نظرهٔ دیگر همهٔ خلق چو مظهر
کآیات جلالش بجمالش کند اظهار

۱- هوالذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من السماء وما یعرج فیها وهو معکم اینما کنتم و الله بما تعملون بصیر- آیه ۴ سوره حدید

هرچند بود ظاهر حق در همه آیات   لیکن بود او باطن در مرتبه ذات

هم‌ظاهر و هم باطن چون صورت مرآت   خورشید«۱» رخش جلوه گر آید چو بمشکوات

روشن شود از پرتو او جمله زجاجات

برده است سنا برق رخش، نور ز ابصار

چون شاهد غیب از نظر خلق بدی دور   چون گنج نهان از دو جهان آمده مستور

جز ذات و صفاتش نبدی ناظر و منظور   جز قدرت ذاتش نبدی قادر و مقدور

در مرتبه قهر جلالش همه مقهور

از شعشعهٔ نور جمالش همه انوار

حق بود و نبد در بر او صورت اعیان   در ساحت «واجب» نبود عالم «امکان»

«کان الله»«۲» را دان بیقین شاهد و برهان   این نکته عجب نیست که الان کما کان

آری نبود جسم چو در مرتبه جان

با ذات مؤثر نبود رتبهٔ آثار

معلول کجا همسر علت بود آخر؟!   یا مظهر حق کی بد در رتبه ظاهر

هر چند ز ظاهر نبود دور مظاهر   خود نیست ز مقدور جدا قدرت قادر

مقدور تو مقهور بدان قادر قاهر

عالم همه مقهور حق و حق همه قهار

هرچند که ذات ازلی واحد و یکتاست   اسماء و صفاتش بیرون از حد احصاست

زیرا که کمالات جهان لا یتناهی است   حق واجد کل است چو در رتبهٔ علیاست

هر رتبه علیا نگری واجد دنیاست

دریا را بنگر که بود مجمع انهار

۱- نسخه دیگر: مصباح

۲- کان الله ولم یکن معه شیئی (حدیث نبوی)

چون جامع اضداد ببرهان بود اکمل   هم فاقد ضد است بدان ناقص و معتل

پس آمده حق شاهد و غیب، آخر و اول   زآنروست که قرآن شده تنزیل و مأول

از غیب کلام ازلی آمده منزل

هم شاهد ظاهر شد و هم باطن اسرار

زاینروست که اسماء الهی شده ظاهر   گردیده جمالش متجلی بمظاهر

غائب بود از دیده و در باصره حاضر   هر چند جمالش شده منظور مناظر

انوار جلالش شده دور از همه خاطر

لاتدرکه العین و هو یدرک الابصار

ذاتش چو در اوصاف بسر حد کمال است   ناچار در اعیان متجلی بجمال است

لیکن ز دو عالم متعالی بجلال است   هم فاقد مثل است چو دارای مثال است

این نکته عیان در نظر صاحب حال است

کاو با همه یار است و جدا از همه اغیار

درغیب چو گنجی رخ آن یار نهان بود   باخویشتنش عشق نهانی بمیان بود«۱»

اسمی نه ز جسم و خبری نز دل و جان بود   نه از دو جهان نامی و از خلق نشان بود

نه عرش و نه کرسی، نه زمین و نه زمان بود

جز یار نبد هیچ در آن مرتبه دیار

لیکن چو سراسر بود آن نار همه نور   در هیچ حجابی نتوان کردش مستور

زان نور جمالش شده نزدیک بهر دور   حتی شده روشن ز شعاعش شب دیجور

جز نور نباشد بجهان ناظر و منظور

آری نبود ظلمت، خود قابل دیدار

ذاتش شده محجوب در انوار کمالات   رویش شده مستور در استار شئونات

۱- کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف (حدیث قدسی)

زاینروست که گردیده صفاتش حجب ذات   خورشید رخش جلوه گر آید چو بذرات «۱»

گردند زاشراق رخ شاه همه مات

بگشاید اگر چهره زیباش زاستار

دردات وصفاتش نظری چون زصفا کرد   عشق رخ زیباش بدل یکسره جا کرد

باخویش بسی عیش در آن غیب سرا کرد   بنیان محبت زوفا بر سر پا کرد

تا جلوه زمهر آنمه خورشید لقا کرد

کرد او زمحبت بجهان مهر خود اظهار

پس گشت محبت سبب هستی عالم   با معرفت حق چو قرین آمد و توام

آری چو شد این هر دو صفت باهم همدم   گردید همه وضع جهان جمله منظم

از لوح و قلم، ارض و سما، آدم و خاتم

از عقل و دیگر نفس و دیگر جسم بیکبار

پس خیمه ایجاد بصحرای عدم زد   براوح حدوث از قلمش نقش قدم زد

در صفحهٔ آفاق زآیات رقم زد   مهری زصفا بر دل ارباب کرم زد

بر گنج سلیمان جهان خاتم جم زد

افراخت بعالم علم، آنشاه جهاندار

چون کرد تجلی بجهان هستی مطلق   ترتیب جهان گشت ازاین جلوه منسق

حق مصدر ایجاد شد و عالم مشتق   بر خلق نمود آیت توحید محقق

حتی یتبین لهم انه هو الحق

چون ذات مؤثر نتوان دید در آثار

خورشید جمالش بجهان جلوه گر آمد   از مشرق دل مهر رخ یار بر آمد

شد روز وصال وشب هجران بسر آمد   معنای حق از خلق نهان درصور آمد

بس نکته عیان در دل صاحب نظر آمد

۱ ـ نسخه دیگر : بمرآت

بی پرده چو آن یار عیان گشت در انظار

هان مژده که شاه ازل از غیب عیان شد   خصمش چو عدم از نظر خلق نهان شد

درجسم جهان فیضش چون روح روان شد   عالم بمثل چون تن و دلدار چو جان شد

از فیض بدیعش چو معانی که بیان شد

شد در کثرات آیت توحید پدیدار

بگشاد بایجاد چو فیاض ازل دست   درهم سپه ملك عدم را همه بشکست

با مهر جمالش حجب کثرت پیوست   وازقهر جلالش همه اعیان جهان پست

از نشأه خمخانه عشقش همه سرمست

واز جذبه میخانه شوقش همه هشیار

چون شد گه ایجاد جهان، صانع تقدیر   بر لوح نمود از قلم، اعلا تحریر

نقاش ازل از قلم صنع بتدبیر   درصفحه دل نقش جهان کرد چو تصویر

شد دائره سان نقطه توحید بتدویر

پس چرخ فلك گشت از این دائره دوار

چون نقطه بود بدء حروفات بترقیم   کاید بظهور از مدش خط گه ترسیم

پیدا زخط راست «الف» ازکج او «جیم»   چون دائره ناقصه «نون» تامه شد «میم»

پس حرف زخط، خط زنقط یافته تقویم

در حرف بجز نقطه و خط نیست پدیدار

عالم چو حروفست و حقش نقطه وحدت   کاز سیر خطش گشته عیان عالم. کثرت

تألیف نموده خط فیضش زمحبت   در دائره عالم او غیب و شهادت

از جمع حروفات بسی آیت رحمت

درلوح جهان کرده بترتیب حق «۱» اظهار

موجود چو شد سلسلهٔ عالم امکان   از قدرت خلاق جهان قادر سبحان

۱ـ نسخه دیگر : خود

بودند چو اعیان جهان صورت بیجان   از فیض دمید از نفسش روح دراعیان
آن روح بتحقیق بود، کامل انسان
سر حلقه اقطاب جهان احمد مختار

لوح و قلم و نفس و دگر عقل مجرد   شمس وقمروعرش وسما، قصر مشید
مطلق ز همه قید با طلاق مقید   جمع آمده با واجب و ازممکن مفرد
هم حامد وهم احمد ومحمود ومحمد(ص)
ختم رسل و هادی کل، سید اخیار

هم مصدر ایجاد وهم اوصا در اول   هم مظهر انوار حق و ظاهر کمل
هم اول ثانی بود وثانی اول   هم جسم مجرد بود و روح ممثل
هم ظاهر وهم باطن و تنزیل و مأول
هم واقف پنهانی و هم کاشف اسرار

در میم محمد چو الف شد متجلی   احمد بظهور آمد از این نور تجلی
ماهیت او شد بوجودش متحلی   شد مظهر اشراق جمالی و جلالی
دانی ز حق و بر همه عالم متعالی
فانی زخود و چون حق باقیست بادوار

سلطان رسل‌جامع کل،مجمع توحید   برهان سبل، آیت قل، منبع تمجید
روح ملك از باطن او یافته تأیید   قصر فلك از ظاهر او یافته تشیید
یك ذره زانوار جمالش مه و خور شید
یك جذوه ز جذوات جلالش سقرونار

او اول هر ممکن وهم ثانی واجب   کاز رتبه بود از همه اعلی بمراتب
حقراگه تکلیم خطا بست و مخاطب   کل رابصف حشرمثیب است ومعاقب
گردند اگر خلق جهان منشی وکاتب
تسطیر یکی مدحش نارند در اسطار

چونکرد سوی حق‌سفراندرشب‌معراج   بنهاد بسر آنشه اقلیم بقا، تاج
بگرفت زسکان سماوات زجان باج   او از همه مستغنی وبا او همه محتاج
زیراکه جهان قطره و او چون یم مواج
خود قطره چه باشد ببر قلزم ذخار

در عالم اسماء پس از جلوه اقدس   حق شد متجلی چوذر آن فیض مقدس
صبح الازل من افق الغیب تنفس   فالحق ارادوقضی الامروهندس
اشکال جهان را بمربع و مخمس
بس هندسه پرداخت بترتیب در اینکار

هر فیض که از مبداء فیاض بعالم   فایض شود، اوهست‌درآن‌فیض‌مقدم
اسم الله راچونکه بود مظهر اعظم   پس برهمه آفاق ونفوس اسبق واقدم
در صورت فرزند بمعنی اب وآدم
این نکته عجب نیست برمردم هشیار

در ملك وجود آنشه اقلیم ولایت   بخشنده جود است ز حق بهرعنایت
خواند ببهشت اهل جنان‌را بهدایت   راند بجحیم اهل زیان را بغوایت
هم مبدء کل است و هم او ختم ونهایت
هم باعث ایجاد و هم او وارث اثار

همچون خلف‌صالح«۱» او«حجت‌قائم»   کازقدرت او عرش برین راست قوائم
و زعصمت او قلعه دین راست دعائم   از مغنم فیضش همه دارند غنائم
هم ناطق وهم صامت وهم مفطر و صائم
هم ظاهروهم باطن وهم ثابت و سیار

در ملك ولایت شده سلطان سلاطین   در رتبه او جمله مراتب شده تضمین
کاو بود ولی وهمه بین الماء والطین   سابق‌گه انشاء چو لا حق‌گه تکوین

۱- نسخه دیگر: صادق

در علم بود اول اقطاب و نبیین
در فضل بود ثانی پیغمبر مختار

او ختم ولایت شده در عالم ایجاد — چون بدء وجودات بود درگه اشهاد
قطب نقبا گشته چو سر حلقه اوتاد — هم مهدی وهم هادی خلقست بارشاد
معموره عالم شود از عدل وی آباد
زان پس که خراب آید از ظلمت اشرار

در مرتبه ختم ولایت اگر آنشاه — باجد گرامیش علی(ع) آمده همراه
نبود عجب اندر نظر مردم آگاه — زیرا که ولایت نبود جز اثر الله
باشد اثر واحد هم واحد ویکتا
خورشید یکی لیك مرائی شده بسیار

خورشید چو هر روزه زمشرق بدر آید — در آینهٔ هر بصری جلوه گر آید
در هر نظری گر چه بجلوه دیگر آید — یاصورت بسیار زوی در نظر آید
ین معنی واحد بهزاران صور آید
آندم که نماید بمرائی مه رخسار

پس شمس ولایت که بود واحد مطلق — زیرا که بود آئینه تامه حق
وحدت بود وکثرت از او آمده مشتق — از اول وآخر شود این نکته محقق
از نور جمالش دو جهان یافته رونق
وز نار جلالش شرر افتاده بهر نار

اسم الله را مظهر کامل گه تنزیل — چون حق بودش باطن در عالم تأویل
حق است باجمال چو خلق است بتفصیل — از مصدر عقلش شده مشتق دل جبریل
هم فایض روح است زصورش بسرافیل
هم قابض جان از ملك الموت باجبار

صبح ازل ازماه رخش مهرفیروز است — شام ابد ازگیسوی اوغالیه سوزاست

ازبدر جمالش شب عشاق چوروزاست — یك نکته زنقطه «۱» دهنش کشف رموزاست
گنجینه قلبش که زاسرار کنوز است
بحریست پرازدانش وگنجی است زاسرار

چون در طلب کعبه حق قطع منازل — کرد، او زصفا یافت مقام از حرم دل
شد منقطع ازخلق وبحق آمده واصل — فانی شده ظل الله درسایه «۲» ذی ظل
آری چو شود سایه بخورشید مقابل
نز سایه اثر ماند ونز هستیش آثار

او شاه جهانست وجهان جمله گدایش — شاهان چوگدایان بسرخوان عطایش
حاتم چوبخیلی است دراقلیم سخایش — ریزند سر از راه وفا در کف پایش
بنماید اگر چهره خورشید نمایش
آندم که کند جلوه رخش بر در و دیوار

در بندگی شاه ازل یافت تمامی — کافلاك کمر بسته شد ندش بغلامی
آمد حرمش کعبه هرخاصی و عامی — از لعل لبش یافته دل شیرین کامی
از ابر عطایش شده هر جامد، نامی
از شوق لقایش شده هر ثابت، سیار

از تیغ کجش راست شود رایت اسلام — واز لف لبش نشر شود آیت احکام
از الفت مهرش شده روشن رخ ایام — واز سطوت قهرش رخ هرشام سیه فام
وز آتش عشقش شده پخته دل هر خام
وز نور جمالش شده روشن رخ هر نار

جانش چو بود معتکف عالم لاهوت — جسمش شده هم مؤتلف نشاه ناسوت
بگشاید اگر وقت بیان حقه یاقوت — از آب حیات لب او یافته دل، قوت

۱ـ نسخه‌دیگر : شیرین ۲ـ نسخه دیگر : هستی ۳ـ نسخه دیگر : لقایش

سباح بدریای حقیقت شده چون حوت
سیاح بصحرای طریقت شده بسیار

چون گشت عیان صبح شب نیمه‌شعبان   سر از افق غیب زد آنمهر درخشان
گردید منور ز رخش عالم امکان   از دیده« نرجس» شد بس جوی بدامان
تا آمد در دامنش آن سرو خرامان
آری ندمد سرو مگر بر لب جوبار

از عرش الهی بزمین کرد تنزل   روئیدز «نرگس» بگلستان جهان گل
بردور رخش گیسوی مشکین بتسلسل   گفتی بهم آمیخته با هم گل و سنبل
گلزار حق از زلف و رخش یافت تجمل
آری بود از سنبل گل زینت گلزار

بنهاد چو خورشید رخش رو بسر خاک   در سجده بیفتاد چو از غایت ادراک
شد خاک چو آب از اثر جبهه او پاک   جبریل سپس برد ش در عالم افلاک
تا سجده کنندش زدل و جان همه املاک
زیرا که جهان بنده و او شاه جهاندار

بنگر شرف و رتبه او را که بفرهنگ   در سن صبی بر سر افلاک زد او رنگ
پیمود ره حق بحقیقت نه بفرسنگ   در ساحت معراج شد از معرکهٔ تنگ
زانجم زده از سم سمندش بفلک سنگ
از بسکه جهانید ابر گنبد دوار

آنشاه چو برفرف عشق ازلی شد   از فرش بعرش ملك لم یزلی شد
گفتی که بشبرنك دگرباره «علی» شد   بر خلق جهان **دابة الارض** جلی شد
زیرا که در اخبار مؤل بولی شد
کاز ارض برون آید در آخر اعصار

لیکن نه‌چنین ارض که ارض دگراستی   کازمشرق وی شمس ولی جلوه‌گراستی

خوان(یوم تبدل«۱») را کازحق خبراستی   در عالم تأویل، گر اهل نظر استی
کان ارض حقایق شد و این از صور استی
این مغرب ظلمت بود، آن مشرق انوار

ازخلق دوعالم سفری چونسوی حق کرد   استار سماوات علی را همه شق کرد
تا سیر عوالم طبقاً بعد طبق کرد   ازحق سفری بازسوی ملك غسق کرد
تا در همه عالم بتوان نظم و نسق کرد
چون ناظم کونین بود در همه ادوار

از غیب چو در عالم ناسوت قدم زد   ازحمد حق و مدح رسول الله دم زد
بر لوح دل آیات حق از علم رقم زد   گفتی ملك العرش ابر فرش علم زد
یا کعبه مقصود سرادق بحرم زد
کاو نقطه توحید و جهانش خط پرگار

از ذات الهی چو نبینند نشانی   زیرا که نگنجد بزبانی و مکانی
هرچند ازاو نیست جدا جسمی وجانی   پس بایدش از لطف بهر عصر و زمانی
از بهر خلافت بجهان جلوه و شانی
تا خلق نپویند ره شبهه و انکار

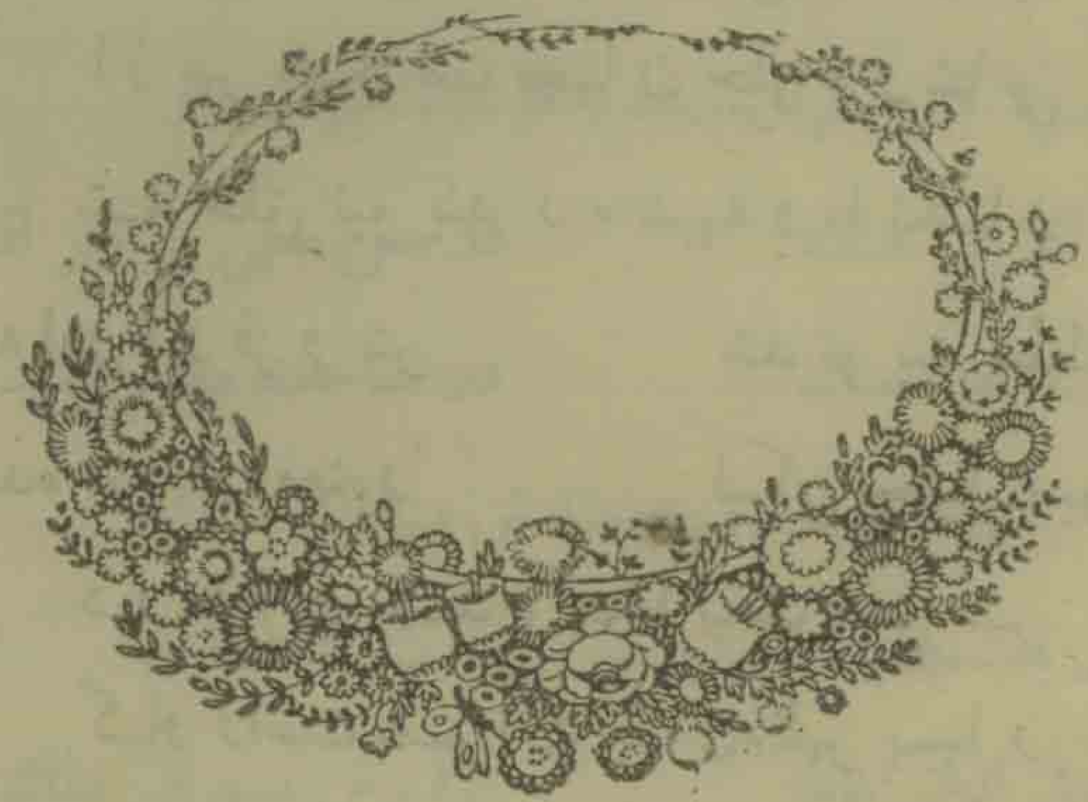
پس دوره ماکزهمه ادوار فزونتر   شد نوبت سلطانی آن شاه مظفر
در ظاهر اگر زوشده این دوره منور   لیکن بحقیقت بودش در همه مظهر
در ذات مقدم بصفا تست مؤخر
کاو راست بمرآت جهان مظهر بسیار

شاها توئی آن مظهر اسماء الهی   کاوصاف کمال تو بود نامتناهی
نشناخت کسی ذات وصفات تو کماهی   افراخته ای تا بجهان رایت شاهی
خلقند مطیعت باوامر چو نواهی
چون ریزه خور خوان تو هر ثابت وسیار

۱- یوم تبدل الارض غیرالارض والسموات وبرزوالله الواحدالقهار - آیه۴۹ سوره‌ابراهیم

تو مظهر ذات حق و مرآت صفاتی زیراکه سراپای همه‌جلوه ذاتی
چون نور صفت ساری اندر ظلماتی حقا که تو اندر ظلمات آب حیاتی
هم راه هدائی تو و هم باب نجاتی
بیگانه ای از خلق چو با حق شده‌ای یار

ایشاه جهان ایکه شهانند گدایت بادا دل و جان همه عالم بفدایت
بگشای تو آن چهره خورشید لقایت تا سرفکند «رحمت» چون خاک بپایت
درد دل او راست تمنای دوایت
جز این نبود مقصدش ای مقصد اخیار



مسمط دوم

این مسمط غرا نیز درحکمت و توحید و عرفان و مدح و منقبت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام میباشد و۳۶ بند است ودر جای خود اهمیت زیادی دارد .

دوش رسید این ندا ز غیب بگوشم کازجذباتش نه عقل ماند و نه هوشم
چون خم می از شراب شوق بجوشم لیک بلب از بیان عشق خموشم
آری نباید بیان عشق بگفتار

کای شده محبوس در رسوم علایق آمده مأیوس از علوم و حقایق
بسته دل و دیده در حجاب مضایق دور ز خلاق و آشنا بخلایق
گشته مکین در سرای عالم پندار

تا بکی ای جان اسیر عالم جسمی ؟ گشته نهان همچو گنج زر بطلسمی
نیست ز نام خدای پیش تو اسمی وز برکاتش نه بهره ای و نه قسمی
وز یم جودش نه اندکی و نه بسیار

نعمت حق نی همین طعام و شرابست رحمت فیضش نه این‌شراب و کبابست
آری قوت تن از علوفه و آبست لیک روان را روان زسکر شرابست
سکر شراب از شراب خانه اسرار

هر که شد ازبادهٔ محبت «حق» مست جان صفت از سلسلهٔ علایق تن رست
پای بعالم زد و بطره او دست رشته کثرت برید و وحدت پیوست
چشم گشوده بیار و بسته زاغیار

هر که زاغیار سخت بیخبر آید جلوه یارش مدام در نظر آید
تلخی ایام هجر او بسر آید «بار دگر روزگار چون شکر آید»
کامش شیرین شود زلعل شکربار

هر چه عیانست در سراچه امکان جلوهٔ حق است در مجالی اعیان

نور رخش آشکار و آینه پنهان   مژده هلا عاشقان که چهرهٔ جانان
سر زده چون آفتاب از در و دیوار
شاه ازل خیمه زد بساحت آفاق   کرد جهان را پر از تجلی اشراق
گشت جمالش فروغ دیدهٔ عشاق   روح الهی روان بقالب مشتاق
گشته روان همچو آب سیل بکهسار
نور خدائی بخلق و امر عیان شد   روح الهی بسر و جهر روان شد
سر حقیقت بر اهل حال بیان شد   نور حق اندر حجاب خلق نهان شد
چونکه بظلمات شب مشارق انوار
پرتو مصباح از زجاجه مشکوات   کرد تجلی چو آفتاب بمرآت
کوکب دری شکست لشکر ظلمات   خصم بد اختر شد از تجلی شه، مات
برد سنا برق او فروغ ز ابصار «۱»
شاهد غیب از حجاب عالم ابداع   جلوه‌گر آمد سپس بعالم اوضاع
کرد مثالی ممثل از همه انواع   **جاوز الاثنین سره ولقد شاع**
فی کثرات التعینات بالانوار
فیض نخستین اوست «صادر اول»   زان پس ارواح انبیا شد و کمل
نور سپهبد دیگر مثال ممثل   آیت حق گشت از این نظام مفصل
جمله بمعنی یکی و صورت بسیار
عالم هستی تمام شرح جمال است   مظهر اسماء با جمال وجلال است
مظهر اوصاف قادر متعال است   خالی از شوب نقص و پر ز کمال است
روشن از نور پاک حضرت جبار
یار چو گنجی بکنج غیب نهان بود   بارخ خود عشقبازیش بمیان بود
نی خبری از جهانیان و جهان بود   نی اثری از مکین و نی ز مکان بود

۱- اشاره است به آیه نور: الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة ...الخ

خانه پر از یار و خالی از همه اغیار
لیک بهر جا که حسن رخ بنماید   گر ز هزاران حجاب چهره گشاید
با رخ زیبا مدام پرده نشاید   بین که بهر صبح آفتاب بر آید
تا بنماید جمال خویش با بصار
زانشه هستی بملک خویش علم زد   خیمه ایجاد در دیار عدم زد
بر صفحات حدوث نقش قدم زد   صورت عالم بلوح علم رقم زد
چون بسر عرش نام «حیدر کرار»
شاه جهان تاجدار عالم شاهی   مهتر آئینه جمال الهی
راه بذاتش نبرده خلق کماهی   ریزه‌خورخوان او چه مرغ وچه‌ماهی
بنده فرمان اوست ثابت و سیار
شمس فلک آینهٔ ظهور جمالش   نفس ملک ذکرخوان وصف کمالش
عرش برین پایه ای ز قدر جلالش   چرخ مهین حلقه ای ز طوق نعالش
چونکه کلام الله آیتیش ز گفتار
عالم ارواح مزج در بدن او   صورت اشباح درج پیرهن او
خار گلستان دهر در چمن او   جان جهان را حیات از سخن او
«کن فیکون» آیدش سخن که اظهار
شد ز حسامش بلند رایت توحید   چونکه زنامش پدید آیت تمجید
ذره ای از نور اوست چشمه خورشید   شمه ای از لطف اوست روضه جاوید
شعله ای از قهر اوست هاویهٔ نار
ختم، ولایت بذات آنشه والا   گشت و نبوت بنور سید بطحی
ایندو بصورت دو تا و معنی یکتا   گوئی حق گشته جلوه‌گر بدو مجلی
مظهر اول نبی و ثانی کرار
درظلمات عدم جهان بد مستور   چون صورکائنات درشب دیجور

شمس جمال منیر آنشه منصور　　زد به بیابان نیستی علم نور
کرد تجلی بکوه طور بیکبار

نور جمالش ز دود زنگ ز مرآت　　روشن از نور اوست عالم ظلمات
گلشن از بوی اوست ارض وسماوات　　متقن از امر او مبانی خیرات
شیرین از ذکر او مجالس اخیار

عالم ظاهر چو جسم واوهمه‌جان است　　نشأه باطن چو روح واو چو روانست
خودنه جهانست،بلکه جان جهانست　　در دل هر ذره آفتاب نهان است
از بر هر قطره بحر عشق نمودار

هر چه بعالم عیان زصورت نیکوست　　عکس جمال و جلال آنشه مهروست
درخم چوگان‌عشق اوهمه‌سر، گوست　　عالم دل پای بست سلسلهٔ اوست
بسته دل خلق را بطره طرار

روی دل عاشقان بقبله رویش　　مهر و مه اندر طواف کعبه کویش
نفس ملك زنده از شمایم بویش　　چرخ فلك مست جرعه ای زسبویش
گشته از این رو بدور کویش دوار

نور ولایت زنور حق چو جدا شد　　لوح و قلم، عقل‌ونفس‌و ارض وسماشد
کعبه وزمزم ،مقام و رکن و صفا شد　　مسجد ومحراب وذکرو ورد ودعا شد
مهر درخشنده گشت و کوکب سیار

هرچه‌درآئینه‌های‌غیب وشهود است　　عکس شئون تجلیات وجود است
او بحقیقت وجود و غیر نمود است　　دایره دل که در نزول و صعود است
دور زنان گرد اوست چون خط پرگار

برق حسامش اگرکه شعله ور آفتد　　یکسره در خرمن جهان، شرر افتد
سیل فنا در وجود خشك و تر افتد　　جانها از سطوتش ز تن بدر افتد
گر متجلی شود بصورت قهار

امر شریعت ازوست یافته رونق　　سر حقیقت بنور اوست محقق
مصدر ایجاد خلق و خالق مشتق　　مظهر انوار حق و آینه حق
آینه دل آفتاب نیست نمودار

آری با آفتاب چونکه مقابل　　آینه شد صورتش شود متمثل
می نشود پیش چشم آینه حایل　　نیست بجز مهر در مشاهده حاصل
آینه پنهان و آفتاب پدیدار

خوش شنواین نکته راکه باثمراستی　　در صدف قلب اهل دل گهر استی
بارگه شهر علم را چو دراستی «۱»　　روشنی چشم صاحب نظر استی
گشته از این علم ، اهل دانش ، هشیار

ایشه عالم ز ممکنات سوائی　　خود نه خدائی ولیك عین خدائی
سر نهان حقی، ز خلق جدائی　　ناظم کونین و حاکم دو سرائی
منبع انوار حق و مخزن اسرار

درشب معراج ، در حجاب تو بودی　　ایکه بختم رسل خطاب سرودی
سر یدالهیش ز پرده نمودی　　آندم کز جیب غیب دست گشودی
غیر وصالت نبود زین سفرش کار

ایکه بملك وجود ، صاحب جاهی　　اهل جهان جمله بنده اند وتوشاهی
جز تو ندارند در زمانه پناهی　　نیستشان جز صراط عشق تو راهی
نبودشان جز ثنای قدر تو گفتار

«رحمت» خودراکه‌مال وجاه‌ندارد　　گر بنوازی شها گناه ندارد
زانکه بجز در گهت پناه ندارد　　غیر تو این بنده پادشاه ندارد
جز بتو نبود دیگر بهیچکسش کار

☆ ☆ ☆ ☆

۱ـ اشاره است بحدیث شریف نبوی : **انامدینة العلم وعلی بابها**

مسمط سوم

این مسمط نصیح و بلیغ درحکمت و توحید و عرفان و مدح حضرت امیر علیه‌السلام میباشد فقید سعید دراین مسمط ابتکاری بخرج داده است باین‌ترتیب که قوافی بند ها را بترتیب حروف «ابتثی» قرارداده است وخودرا برعایت آن ملزم کرده است و با اینحال بخوبی ازعهده آن برآمده است این مسمط چهل بنداست

مرا گشته جان ودل زحسرت بسی فکار   که محروم گشته دل چوجان ازجمال یار
سزد گربحال خویش بگریند زار زار   که عمر عزیز گشت به بیهوده رهسپار
ندیدند حاصلی ز اوضاع روزگار

بزندان تن اسیر چوگردید جان ما   دراینخاك تیره گشت چوپنهان روان ما
خطابی ز حق رسید پی امتحان ما   روا باشد ار رود بگردون فغان ما
که از بهر ما گشود قضا دست اختیار

دل از بیم امتحان فتاده در اضطراب   چو گیسوی دلبران زحسرت«۱» به‌پیچ‌وتاب
که آوخ زدست رفت به بیحاصلی شباب   فتاد آتشم بجان زکردار ناصواب
دریغا که عاقبت بماندیم شرمسار

زصهبای عشق حق هرآندل که گشت مست   خلاصی زشرك یافت چوگردید حق‌پرست
زقید هوای طبع چو آزادگان برست   چوشهباز اوج قدس قفس‌را شکست وجست
سوی آشیان جان شد ازشوق رهسپار

زهجران ملك جان دلم زار ، الغیاث   زبدعهدی زمان ، دل افکار ، الغیاث
زعشق پریوشان بغم یار ، الغیاث   شده روز عاشقان شب تار ، الغیاث
از آنروی مهروش واز آن موی تابدار

چو مصباح نورحق فروزان شد اززجاج   فروزنده شد زعشق بمشکوة دل ، سراج
ملك از علو جاه بسر بر نهاد تاج   فلك همچو مهر وماه بر قصدوا بتهاج
چو از مستی شراب حریفان باده خوار

۱- نسخه‌دیگر : حیرت

در ابدان ممکنات چو ایزد دمید روح   شد ارواح کاینات از این روح ، پرفتوح
زخمخانهٔ حیات زدند اهل دل صبوح   صفی وکلیم وروح ، خلیل وحبیب ونوح
همه‌سرخوش وخراب ،ازاین خم خوشگوار

چه بلبل بشاخ گل ، چه قمری بسروشاخ   چه مهرومه ونجوم در این نیلفام کاخ
چه لمس وچه شم وذوق ،جلیدیه وصماخ   چه دراین سرای تنگ چه در نشأه فراخ
بذکر الحبیب دائم مدی اللیل والنهار

چو شاه سریر حسن بایجاد رخ گشود   نهادند ممکنات قدم در سرای جود
زشهر عدم شدند بسر منزل وجود   زغیب آمدند باز در این عالم شهود
نهان شد عدم بغیب ، چوهستی شد آشکار

دل اهل حال را زحق است التذاذ   که‌جز کوی عشق نیستشان ملجاء وملاذ
الی کعبة المراد لهم غایة المعاذ   و بالحق یستعذ کل اذا استعاذ
و بالحق یستجیر کل اذا استجار

هلا مژده عاشقان که آمد گه سرور   زانوار کردگار جهان گشت پرزنور
که خورشید روی یارنمود از افق ظهور   تجلی نمود حق بسینای کوه طور
باعیان ممکنات شد از مهر ، نور بار

زاسرار حق خبر ندارد جز اهل راز   چو آمد حقیقتش عیان از ره مجاز
بذکرحبیب خویش مدام اندر اهتزاز   نهاده جبین عجز بدرگاه بی نیاز
به آئین بندگان ، شب و روز خاکسار

مبراست ذات او زاحساس هرحواس   معرا صفات او زادراك هر قیاس
بقصر جلال او فلك کمترین اساس   زنور جمال او ملك کرده اقتباس
زبحر کمال او جهان است مستعار

زجام شراب عشق هرانکس که کرد نوش   پس تا بروز حشر نیاید دگر بهوش
دلش پرزهای‌وهوی ، لبش ازبیان خموش   مدامش رسد زغیب بگوش‌دل‌این‌سروش

که طوبی لك المدام ایامست هوشیار

زر قلب اگر شود زغش هوی خلاص   کند کیمیای عشق برو سکه ، نقد خاص
پس ازصحبت عوام شود همدم خواص   بکعبهٔ مقام دوست کند جای ز اختصاص

چو اندرمنای شوق کند جان ودل نثار

چو ذرات ممکنات زخلق سما وارض   درآوردشان بغیب حق اندر مقام عرض
بارضی که بد عری زتحدید طول وعرض   نموده اطاعتش بر آفاق جمله فرض

ستاده به بندگیش شب و روز، بنده وار

چوحق را بعالم است به پنهانی ارتباط   از این ارتباط یافت حق وخلق اختلاط
از اینروگهی بقبض ، زمانی با نبساط   که ازقبض وبسط اوست بعالم غم ونشاط

چوازقهرولطف اوست خزان آید وبهار

جهانرا ز حفظ او مدام است احتفاظ   که با خلق باشدش بعین کرم لحاظ
چو ازنار قهراو فروزان شود شواظ«۱»   بگردند همچو خاك زباد فنا شظاظ «۲»

چو کفار و مشرکین زشمشیر ذوالفقار

بدست شهی که حق بهنگام ابتداع   زنور جمال او جهان کرد اختراع
نمودند در ازل چو ذرات اجتماع   خطاب ولایتش چو کردند استماع

شدند از قبول امر بر اینعهد استوار

به تبلیغ این خطاب زحق آمد این بلاغ   بروز غدیر چون زحج یافته فراغ
که : **یا ایها الرسول بلغ بذا الداغ**   که دلهای دوستان چوگل بشکفد بباغ

دل دشمنان دین نه چون لاله داغدار

فقل ایها الرسول : علی لی الخلف   ومنی هوالوصی کهارون فی السلف «۳»

۱- شواظ : زبانه آتش ۲- شظاظ یعنی متفرق وپراگنده ۳- یاایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من الناس ان الله لایهدی القوم الکافرین آیه ۷۱ سوره مائده

هوالله یعصمك من الناس لاتخف   و ان لم تبلغ کذا لاجر قد تلف

که ناید رسالتت ازاین پس دیگر بکار

پس آنگاه شاه دین بفرمود کی فریق   علی آنکه بامن است بحق محرم وصدیق
چو هارون بر کلیم مرا اوالی وشفیق   نشاید بسوی حق شدن جز بدینطریق

که راه ولای او صراطی است استوار

زنور ولای اوست جهان جمله تابناك   چو از نور آفتاب فروزنده تیره خاك
جمال جمیل اوست روانبخش جان پاك   مراز اتش جحیم دگربار خش چه باك ؟

که باشهدمهراوست همه تلخ خوشگوار

بگیرد اگرحجاب بیکباره از جمال   قیامت کند قیام از آنروی بی مثال
برای ظهور غیر نماند دگر مجال   چودرصبح روز حشرشهنشاه ذوالجلال

زمهر رخش شوند همه مات ، ذره وار

چوسرزد زجیب غیب رخ شارق قدم   دراول علی نهاد باقلیم او قدم
جهان پس برون نمود سراز مکمن عدم   زعقل وزنفس وجسم دگر لوح وهم قلم

سماوات وعرش وفرش ، هوا ، آب وخاك ونار

زنورولای اوست عیان گشته این جهان   در اجسام ممکنات شده روح وروان
همه اسم واوست جسم ،همه جسم واوست جان   بفرمان او زمین بود همچو آسمان

بسلطان امر اوست جهان جمله برقرار

شها ایکه چون خدای نهان است ذات تو   بملك وجود نیست عیان جز صفات تو
چو آیات حق بود همه بینات تو   تو چون آفتاب وخلق چوذرات مات تو

بگلزار فیض تو گلستان دهر ، خار

شها خاك درگهت رسید از علو جاه   بجائی که سجده اش نمایند مهر و ماه
اگرشاهبازعقل شب و روز و سال وماه   پرد در هوای تو بامید خاك راه

درآخر فتد زهجر بخاك تو شرمسار

تو از مقامشو ألی الحق بتحقیق این ترا عا | بعلم و کمال و فضل و عالم فخر تو اندری
بچرخ جلال و شان فروزنده اختری | ببحر صفات حق چو ماهی شناوری
که همچون تو جوان را بود در خور که این بحار

بذات تو شد عیان بعالم صفات حق | چو آمد صفات را وجود تو ما صدق
ز ابواب فضل تو نه افلاك یکو رق | ز خورشید روی تو منور رخ فلق
چو از تار زلف تو بود روی شام، تار

جمال منیر تو ز رخ گیر دار نقاب | رود در حجاب غیب زشرم تو آفتاب
شبی بیند ار پری جمال ترا بخواب | چو دیوانگان فتد زعشقت به پیچ و تاب
پری دیده وار مست گهی، گاه هوشیار

تو در کوی عاشقان دمی گر گذر کنی | دو صد ساله مرده را زپا زنده سر کنی
یا کسیر مقدمت همه خاك زر کنی | جهانرا زخنده ای پر از نیشکر کنی
گشائی که بیان اکر لعل خوشگوار

چوحق درجهان‌تنگ‌ندیدی‌مجال‌خویش | در آئینهٔ توکرد مصور جمال خویش
که اندر جمال توببیند جمال خویش | چودر حال آشنا توان دید حال خویش
چودر روی عاشقان که بینند چهریار

خدا را براستی شها اسم أعظمی | یدالله را زفیض تو زیبنده خاتمی
بتول و رسول را تو زوج و پسر عمی | صفي و خلیل را تو فرزند اکرمی
دو سبط رسول را توئی باب تاجدار

ترا چونکه در غری «۱» مقرو مقام شد | زیمن قدوم تو چو دارالسلام شد
ز تشریف قبلهٔ همه خاص و عام شد | چو کعبه از این مقام مطاف انام شد
که بر کعبه از شرف بسی دارد افتخار

۱ـ غری نام نجف اشرف است

ز عشق تو بیقرار شب و روز مه فلك | ز شوق تو پایدار بتسبیح حق ملك
دل نقد و قلب را ولای تو شد محك | نه با حب و بغض تو در ایمان و کفر شك
که از مهر و قهر توست فروزنده نور و نار

بمعنی مقدمی بر املاك از شرف | بصورت مؤخری ز افلاك ما سلف
بنسبت تو گوهری جهان جمله چون صدف | صفات خدا یرا جهان و تو نشر و لف
بدان لف و نشر را مرتب که بشمار

جهان مظهر ویست چو او مظهر خداست | ضمیر منیر تو چو جام جهان نماست
که چون نور حق روان روانش بما سواست | جهان جمله پرتوی از آن چهر مه لقاست
جهان آینه تواست، تو مرآت کردگار

ظهور خدای شد عیان از ظهور تو | از این روی شد جهان منور بنور تو
بحق کی شود قریب هر آنکوست دور تو | نهان هرچه غایب است عیان در حضور تو
که ذاتت چو حق نهان، صفات تو آشکار

گر ایشاه از کرم به «...» کنی نظر | شود قلب تیره اش از این کیمیا چو زر
بکعبه مقام عشق کند از صفا مقر | ز دریای دل دهد ز آتش برون گهر
فشاند ز لب شکر باشعار آبدار



مسمط چهارم

بهـــاریـــه



از قلم صنع باز در چمن روزگار — جلوه بصد حسن وناز کرد عروس بهار
سروچمن سبزپوش آمده دامادوار«۱» — زجوش گل درخروش چوچنك بلبل هزار
سنبل شیرین صفت گشوده از زلف تار
لاله چو فرهاد بین ز عشق حق داغدار

زیاسمین وگل است باد صبا عطربیز — زسوسن وسنبل است خاك چمن مشك خیز
زخندهٔ نوبهارچشم سحاب اشك ریز — گشت سلیمان گل بمصر گلشن عزیز
ناله بلبل ربود هوش ز اهل تمیز
چوكرداز شور عشق زمزمه داود وار

شاخ گل اندرچمن خیمه برافراخته — زلاله وسرو وكاج سپه به پرداخته
زشاخ بید وچنار تیروكمان ساخته — بدین سپاه عظیم بملك دی تاخته
رخت بملك عدم برده و جان باخته
كرده دی از بیم وی ز شهر هستی فرار

بلطف شاه بهار لشكری آراسته — معركه جنك را بناز پیراسته

۱ـ سابقاً درایران همیشه دامادها هنگام زفاف لباس سبزمیپوشیدند وهم اكنون نیزدر ولایات وقراء وقصبات این رسم پسندیده مرسوم است و سبز پوشیدن داماد تفال به «سبزبختی» یا «خوش بختی» داماد وعروس میباشد ـ متأسفانه این اوقات در شهرهای بزرك بتقلید اروپائیان دامادها هنگام زفاف لباس غم انگیز «مشكی» كه مخصوص سوگواری است میپوشند !! وبدسلیقگی خودرا ثابت میكنند ـ آری چه خوب گفته اند :

خلق را تقلید شان بر باد داد — ای دو صد لعنت بر این تقلید باد



صف زده اندرچمن زهرطرف راسته — لاله وسرو وسمن هم گل نوخاسته
فزوده حسن بهار زشردی كاسته
دیوگریزد اگر پری شود دركنار

چوروی زیبانگار چهرهٔ گل جلوه گر — سنبل چون زلف یاربپای افكنده سر
چو عاشق داغدار لالهٔ خونین جگر — چو قامت دلبران سرو سهی را نگر
چوچشم آهووشان نرگس اندر نظر
چوگیسوی مهوشان بنفشه شد تابدار





ب ـ تضمین ها

۱ ـ تضمین غزل معروف حافظ

گوبر زنند قرعه دولت بنام ما   کان آهوی رمیده شد امروز رام ما
زیباست ازدوزلف ورخش صبح وشام ما   ساقی بنور باده بر افروز جام ما
مطرب بزن که کار جهان شد بکام ما

چندی است تابمیکده خوش آرمیده‌ایم   بر رغم شیخ خدمت ساقی گزیده ایم
از نای وچنگ بانك **انا الحق** شنیده ایم   ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم
ای بی خبر زلذت شرب مدام ما

انکار شیخ شهر بمیخوارگان چراست   بالله که باده نوشی ما بهتر از ریاست
میخوارگی‌است فسق وریاشرك باخداست   ترسم که صرفه ای نبرد روز باز خواست
نان حلال شیخ ز آب حرام ما

چون چهره ایاز فروزنده شد بعشق   محمود شاهش ازدل وجان‌بنده شدبعشق
چون‌بخت اهل‌حال که‌فرخنده شدبعشق   هرگز نمیرد آنکه دلش زنده‌شد بعشق
ثبت است بر جریده عالم دوام ما

گرپیش عاشقان شود آن سروقد روان   بادا فدای هر قدمش صد هزار جان
از قامتش قیامت کبری شود عیان   چندان بود کرشمه وناز سهی قدان
کاید بجلوه سرو صنوبر خرام ما

چون زلف او که بر گل‌روی‌چوآتش‌است   پیوسته دل ز آتش هجران مشوش است
چون‌ترك مست‌چشم‌سیاهش کمانکش‌است   مستی بچشم شاهد دلبند ما خوش است
زانرو سپرده اند بمستی زمام ما

گر بوئی ای نسیم ز زلفش بیاوری   بالله هزار پردهٔ ناموس بردری
زنك سواد قلب ز مرآت دل بری   ای باد اگر بگلشن احباب بگذری
زنهار عرضه کن برجانان پیام ما

افتد بخاك پایش قد رسای سرو   در باغ اگر بناز خرامد بپای سرو
بالای او بگلشن جانم بجای سرو   بگرفته همچو لاله دلم در هوای سرو
ایمرغ بخت کی شوی آخر تو رام ما؟

صدشکر زانکه‌دادخدایم‌خجسته‌خال«۱»   کزفیض اوست تازه مرا عیش ماه وسال
در مدح اوسزا بوداز «خواجه» اینمقال   دریای اخضر فلك و کشتی هلال
هستند غرق نعمت حاجی قوام ما

بادا هماره تاکه بود از فلك نشان   بر کرسی جلال بعرش وقار وشان
در باغ دل نهال دعا «رحمتا» نشان   «حافظ» ز دیده دانه اشکی همی فشان
باشد که مرغ بخت کند قصه دام ما

☆ ☆ ☆

۲ـ تضمین غزل دیگری ازحافظ

اسیرکوی تو ازهر دوکون آزاد است   خراب عشق توهردل که گشت آباد است
بنای شیرین محکم زعشق فرهاد است   بیاکه قصر امل سخت سست بنیاداست
بیار باده که ایام عمر بر باد است

هر آنکه‌بیخود وسرمست شدزجام‌شهود   فشاند دامن همت بهرچه بود و نبود
زلوح دل بمی عشق زنك غیر زدود   غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
زهرچه رنك تعلق پذیرد آزاد است

بکوی میکده دوشم زره فتاد گذار   بدیدم آنکه نشسته است زاهدی خمار

۱ـ خجسته خال مرحوم حاج سید مهدی کازرونی دائی آنمرحوم است که‌ممدوح یشان‌بوده‌است

مرا ز راه وفا گفت با دلی هشیار　　نصیحتی کنمت پند گیر و در عمل آر
که این حدیث ز پیر طریقتم یاداست

مبند دل تو بدنیا و زو مشو دلشاد　　که داد ملك سلیمان و تخت جم برباد
بهیچ شوی زمکر این عروس دست نداد　　مجو درستی عهد از جهان سست نهاد
که این عجوزه عروس هزار داماد است

دلا زباده غفلت تو تا بکی در خواب　　چه تشنه ای توازاین آب‌جان‌بملك‌سرآب
جهان‌وهرچه‌دراوهست‌صورتی‌است‌برآب　　چگویمت که بمیخانه دوش‌مست وخراب
سروش عالم غیبم چه مژده ها داد است

درآ بمیکده و نشأه های مستان بین　　بمی بشوی زدل شك وشو ز اهل یقین
مدام طایر جان گویدت بصوت حزین　　که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین
نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است

تو مرغ گلشن جانی به بند جسم اسیر　　فتاده ز اوج هوای خدا ز خلق بزیر
خدایرا تو در این آشیانه جای مگیر　　ترا زکنگره عرش میزنند صفیر
ندانمت که‌دراین دامگه چه افتاد است

بکوی میکده هرکو زعشق پای نهاد　　فکنده سر بره پیر هرچه بادا باد
چه باشد ازغم دوران زعشق او دلشاد　　غم جهان مخور و پند من مبر از یاد
که این لطیفه نغزم ز رهروی یاد است

بده بداده‌جانان بجان ز شوق رضای　　ز تلخ و شور بشیرین تو رو ترش منما
چوکوهکن زغم ورنج عشق دست‌مخای　　رضا بداده بده وزجبین گره بگشای
که برمن وتو در اختیار نگشاد است

۳ - تضمین غزل دیگری از حافظ

شکر کاز موهبت حضرت ظل اللهی　　یافت از سر حقیقت دل ما آگاهی

با گدائی دیگرم عار بود از شاهی　　سحرم هاتف میخانه بدولت خواهی
گفت بازآی که دیرینه این درگاهی

منکه سر مست و خرابم زشراب لاهوت　　چه خبر با شدم ازبیخبران ناسوت
دوش گفتند مرا پردگیان جبروت　　همچو جم ساغر می کش که‌زسرملکوت
پرتو جام جهان بین دهدت آگاهی

تادل ما شده از سر حقیقت آگاه　　سرفکنده بسر کوی خرابات براه
شده از همت شاهانه گدای درگاه　　با گدایان در میکده ایسالك راه
با ادب باش گر از سر خدا آگاهی

همه در آتش عشقش چو سمندر باشند　　پای برخاك ولی‌افسر هر سر باشند
فارغ از جام جم وملك سکندر باشند　　بر در میکده رندان قلندر باشند
که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی

جمله دیوانه آن چهره خورشید نمای　　بستهٔ طره آن سلسله عنبر سای
خاکشان فرش تن‌خاکی‌ودل‌عرش خدای　　خشت زیر سر وبرتارك هفت اختر پای
دست قدرت نگر وحشمت‌صاحب‌جاهی

بسر کوی خرابات دلا کن منزل　　بنده فقر شو و بند علایق بگسل
تاپس از رنج شود گنج مرادت حاصل　　اگرت سلطنت فقر ببخشند ایدل
کمترین ملك تو از ماه بود تا ماهی



ج ـ غزلیات

هرکه آموخت چومن شیوه شیدائی را ‌ ‌ ‌ زد چو مجنون بکمر دامن رسوائی را
هرکه نوشید چومن ازلب اوآب حیات ‌ ‌ ‌ داد بر باد فنا این منی و مائی را
گاه درصومعه جا گیرم و گه میخانه ‌ ‌ ‌ تا ببینم مگر آنشاهد هرجائی را
علم ودانش چه کنی ؟ خیز بمیخانه رویم ‌ ‌ ‌ تا بشوئیم ز می دفتر دانائی را
نیست ما را بسر کوی تو جز عجزونیاز ‌ ‌ ‌ چه کند عاشق دلخسته توانائی را
سر ما و قدم دوست که باخاك رهش ‌ ‌ ‌ نشماریم بهیچ افسر دارائی را
آتش عشق تو افتاد چو درخرمن جان ‌ ‌ ‌ سوختی مزرعهٔ صبر و شکیبائی را
ایکه از غایت پیدائی ذاتی پنهان . ‌ ‌ ‌ نیست جز عشق تو پنهانی و پیدائی را
کن خراب از می مینای محبت جانم ‌ ‌ ‌ تاکه ویران کنم این گنبد مینائی را
آنچنانم بخیال تو بخلوت دلشاد ‌ ‌ ‌ که ندارم بدل ایجان غم تنهائی را
رخ زیبای تو با تیغ دو ابرو بگرفت ‌ ‌ ‌ ایشه حسن همه کشور زیبائی را
ساحت عالم کثرت بدو چشمم تنك است ‌ ‌ ‌ تا بدیدم سعهٔ عالم یکتائی را
آنکه ازدیدن رخسار تو شد کور ندید ‌ ‌ ‌ در همه ملك جهان حاصل بینائی را

لب شیرین توآموخت به«رحمت» شب‌وروز
همچو طوطی بدوصد شور شکرخائی را

صیقلی شد چو ز انوار رخت سینه ما ‌ ‌ ‌ عکس رخسار تو افتاد در آئینهٔ ما
سر دیبا چه هستی شنوا از ما که بود ‌ ‌ ‌ لوح محفوظ حقایق بجهان سینه ما
صدف بحر وجودیم عجب‌نیست اگر ‌ ‌ ‌ پر شد از گوهر اسرار تو گنجینه ما
ماکه دردی‌کش میخانه عشقیم چه باك ‌ ‌ ‌ گر رود رهن می این خرقه پشمینه ما
آنچنانیم شب و روز ز عشقت سرمست ‌ ‌ ‌ که نباشد خبر از شنبه و آدینه ما

زاهدا با تو بجنگیم و سر صلحی نیست ‌ ‌ ‌ که ز دل می نرود تا ابد این کینه ما

«رحمتا» دوش بسر منزل معشوق شدیم
کاشکی صبح نگشتی شب دوشینه ما

دل هشیار که سرمست رخ جانان است ‌ ‌ ‌ فارغ ازهردوجهان بلکه‌زجسم‌وجان‌است«۱»
داده از آتش عشقش تن خاکی بر باد ‌ ‌ ‌ که بجان تشنه آبی ز لب جانان است
ترسم ازخاك رهش گرد بدامان نرسد ‌ ‌ ‌ ورنه هم خاك شدن در ره او آسان‌است
خاك‌شو درقدم‌دوست«۲»که دستت‌گیرد ‌ ‌ ‌ گرترا آرزوی سایه آن دامان است
مستی عشق چنان برده دلم را ازدست ‌ ‌ ‌ که مرا هیچ نه پروای سروسامان است
دل شیدای مرا ننك ز بدنامی نیست ‌ ‌ ‌ غرق دریای فنا را چه غم از طوفان است
چون‌زنان ازغم سختی جهان ناله مکن ‌ ‌ ‌ دره عشق بلاکش که ره مردان است
خدمت خلق بود طاعت مردان خدا ‌ ‌ ‌ هرکه‌ازجان‌کشداین‌بارگران‌مرد، آن‌است
شود ازگنج بقابیت دل و جان معمور ‌ ‌ ‌ گر ز سیلاب فنا خانه تن ویران است
گوبشاهان جهان از من مسکین که مرا ‌ ‌ ‌ دولت فقر به از مملکت شاهان است
سر ما خاك در میکده از همت خلق ‌ ‌ ‌ کیمیائی است که‌صدگنج دراوپنهان‌است
برسرسفره دونان پی نانی نرویم ‌ ‌ ‌ کاسمان سفره‌وخورشید چوقرص‌نان‌است
منت ازچرخ چودونان پی دونان نکشم ‌ ‌ ‌ که مرا دیده ودل مخزن آب ونان است
عاشقان را غم روزی نبود زانکه مدام ‌ ‌ ‌ قوت جانشان می یاقوت لب جانان است
گرچه سیاح جهان است دل ما لیکن ‌ ‌ ‌ مانده عاجز بره عشق که بی پایان است

«رحمت» ازدایره عشق توچون پای کشد ؟
که چوپرگار در این دایره سرگردان است

ریزی اگر خون ما بتیر نگاهت ‌ ‌ ‌ ریز که در شرع عشق نیست گناهت
از لب شیرین حیات بخش دلم را ‌ ‌ ‌ ایکه مرا کشته ای بتیر نگاهت

۱ـ نسخه‌دیگر: مرده هردوجهان‌است ، چه زنده‌جان است ۲ـ نسخه دیگر : یار

خیز و بصد ناز بر سرم قدمی نه | تا سر خویش افکنم چو خاک براهت
بر دل آشفته رحم کن که اسیر است | همچو غریبان بشام زلف سیاهت

✡ ✡ ✡

رخ زیبای تو در زلف پریشان تا چند؟ | آخر از دیده ما روی تو پنهان تا چند «۱»
مهر رخساره نهان کرده‌ای، ای صبح وصال | عاشقان منتظر اندر شب هجران تا چند ؟
غیر عشق تو چه باشد گنه یوسف دل | خود گرفتار در این گوشه زندان تا چند ؟
بنما چهره که سر در قدمت اندازیم | منتظر بر کف اخلاص، سر و جان تا چند ؟
تا بکی بر مه رخ زلف پریشان داری | حال جمعیت ما از تو پریشان تا چند ؟
آخر ای کعبه مقصود بامید وصال | دل سرگشته بهر کوه وبیابان تا چند ؟«۲»
روی معشوق ندیدیم وبمردیم زهجر | زندگی کردن ما با غم هجران تا چند ؟
ما همه تشنه دیدار ولبت آب حیات | تشنه ماندن بلب چشمه حیوان تا چند ؟

ای طبیب دل بیمار علاجی بنما
درد مندان تواندر پی درمان تا چند ؟

بدلم بجز هوای تو دیگر هوس نباشد | که بدلبری وخوبی چو تو هیچکس نباشد
چه غم ار زعشق روی تو ز خویشتن گذشتم | که بغیر جانفشانی بدلم هوس نباشد

بسرم گذر کن ایدوست که جان دهم بپایت
چکنم که غیر جانیم بدسترس نباشد

زند بتیرم اگر آن دو نرگس مستش | بدل نشانم و میبوسم از وفا دستش
بدور جادوی چشمش مجو دیگر هشیار | که برده هوش جهانی دوچشم سرمستش

✡ ✡ ✡

۱ ـ این غزل باستقبال غزل معروف شیخ سعدی که بدین مطلع است میباشد (از بدایع)
آخر ای سنگدل سیم زنخدان تا چند | تو زما فارغ وما از تو پریشان تا چند ؟
۲ـ این بیت در نسخه دیگر بشکل زیر ثبت شده است :
در طلب عمر بپایان شده ای کعبه جان | دل سرگشته در اینکوه وبیابان تا چند ؟

ایدل زخلق کن گذری سوی اهل حال | تاکی اسیر مدرسه وبحث و قیل وقال
آخر چه حاصل آیدت از درس صرف ونحو | یا از اصول وفقه وبیان، حکمت ورجال
نز منطقت بیان شد میزان عالم غیب | نز حکمتت عیان شد اسرار اهل حال
نه از بیان بدیع معانی شدت پدید | نه از اصول و فقه تو افزود در کمال
هان ایدلا بمدرسه عشق شو مقیم | تا بشنوی دقایق توحید زاهل حال

پاکیزه کن سراچه جانرا ازاین نقوش
وازلوح سینه شوی سویدای هر خیال

در آید ار شبی آنماه مهر وش زدرم | در آفتاب رخش ذره وار جان سپرم «۱»
بر آستانه میخانه سر فکنده مدام | بدان امید که سرمست پا نهد بسرم
اگر چه چشم مرا تاب آفتاب تو نیست | ولی بغیر جمال تو نیست در نظرم
ز آب دیده بشویم سواد مردم چشم | ز تن غبار شود پاک آینه بصرم
نه آنچنان شده ام محو مهرماه رخت | که پیش چشم کند جلوه شمس یا قمرم
چه جای اشک دیگر کازشراب آتش عشق | ز آب خشک فتاده است عین چشم ترم
برفت ز آتش عشق تو خاک من بر باد | چنانکه محو شد از نقشه جهان اثرم
ز چشم مست خود احوال مست عشق بپرس | که سالهاست من از حال خویش بیخبرم
چو با شراب لبت خوش بود کباب جگر | کباب ز آتش عشقت ببین دل وجگرم

بخاک پای توکان سر که میکشم بردوش
بدان امید که با جان بمقدمت سپرم

بگذار تا که زلف ترا مو بمو کنم | شاید سراغ گمشده دل را از او کنم
در دست من نه آنخم گیسوی تابدار | تا مغز جان ز نکهت او مشکبو کنم
از تیغ ابرویت چو دلم را شکافتی | بگذار تا زغمزه ات او را رفو کنم

۱ ـ این غزل باستقبال غزل معروف شیخ سعدی که بدین مطلع است میباشد (از طیبات)
یک امشبی که درآغوش شاهد شکرم | گرم چوعود برآتش نهند غم نخورم

گر دل کثیف شد ز غبار هوی چه باك
باشد ز آب میکده اش شستشو کنم

نبود مرا ز هردو جهان جز هوای تو   بیگانه ام ز خویش ولی آشنای تو
بار گران بدوش ندارم بجز سری   آنهم بیاد آنکه فشانم بپای تو
برخویش بسته ام دردل را ، چه جای غیر   کاندر سرای دل نبود غیر جای تو
آب حیات کی طلبد از سراب ، خضر   آندل که داد جان بره خاکپای تو
از آفتاب روی تو بیناست چشم من   کوراست دیده ایکه به بیند سوای تو
از آب دیده زنك سوادش زدوده ام   تا پاك باشد آینه رخ نمای تو
عالم تمام آینه دار دولی چه سود
کش نیست تاب جلوه بی منتهای تو

تیر اگر بدل زند غمزه چشم مست او   پای کشان بسر روم بوسه زنم بدست او
جان سپرم بپای او ، سرفکنم بجان ودل   تیغ زابرو ار کشد هندوی نیم مست او
همچو سپهر سربلند آمده بنده درش   آری سربلند شد ، گشت چوخاك پست او
نیست رهائیش دیگرتا ابدازکمندعشق   آندل کامد از ازل ازجان پای بست او
گردل ماشکسته شددرخم گیسویش چه غم   کامده هردر ستیم از اثر شکست او
از می عشق صوفیم داد صفا حریم دل
یافت بکعبه خوش مقام ایندل حق پرست او



د- اشعار متفرقه

وقتی مرحوم شیخ محمد حسین سعادت که یکی ازدانشمندان معروف بودبشیراز آمد لذا مرحوم حجة الاسلام آیت‌الله آقای آقا سید علی کازرونی اینرباعی را باین مناسبت سرودند :

اقبال بما دوباره دمساز آمد   اندر تن ماروح روان باز آمد
صبح همه اهل فارس گردید بخیر   خورشید «سعادت» چو بشیراز آمد

☆ ☆ ☆

سالی مرحوم نصیر الملك پوستینی برای آنمرحوم فرستاده‌است ولذا این دو رباعی را سروده است :

از سردی دی ناله کنان چون بلبل   افسرده چودرفصل خزان ، شاخه گل
صد شکر که از لطف نصیر الملکی   آسوده تنم ز پوستین کابل

ایضاً

هر چند که پوستین بود راحت تن   هم نقد وظیفه ، راحت جان و بدن
ناچار چو هرکه را بود جان و تنی   هم راحت‌جان خواهد وهم راحت‌تن

☆ ☆ ☆

این اشعار را بمناسبت مشروطیت وتشکیل انجمن اسلامی سروده است :

هرکه در دایره انجمن اسلامی   بنشست ازدل وجان رست زهر بدنامی
شد بمعنی زخواص ارچه بصورت عامی   ازخم دهر پس ازتلخی زهر آشامی
خورد ازجام جنان شربت شیرین کامی
ایخوش آندل که پس ازظلم می‌عدل چشید   رست از ذلت هر کفر و باسلام رسید

☆

هر دل آزاد زسنگینی استبداد است   سروآسا بجهان ازهمه بارآزاد است

ازغم ظلم رها گشت وزعدل او شاداست   زانکه ازعدل خرابی جهان آباداست

حافظ ارض وسما عدل قوی بنیاد است

چون قیام ارضین است وسماوات بعدل   انتظام حد دین است وسیاسات بعدل

✿

حق چوازعدل بیاراست همه عالم را   هم ز تعدیل قوی جان وتن آدم را

اوچه سمع وبصر ولمس، چه ذوق وشم را   اومساوی بهم آمیخت چه شهدوسم را

ایضاً اوراست

ازصدسخن استادیکحرف مرایاداست   ویران نشود خانه تامیکده آباداست

تادل که توان بردن، تاجان که توان دادن ؟   دل بردن وجان دادن این هر دو خداداداست

قصیده چماقیه

مرحوم آقاسید علی قصیده‌ای داشته است بنام «چماقیه» که درلباس طنز وطیبت از چماق برخی ملانماها انتقاد کرده است متأسفانه باکوشش زیادی که بعمل آمد جزهمین یك بیت ازقصیده مزبورچیزی بدست نیامد:

بهوش باش که صید چماقیان نشوی   که بس عظیم بود دام ودانه های چماق



بخش سوم

✿(اشعار عربی)✿

هذه قصیدة العالیه المشتملة علی بیان مراتب التوحید وکیفیته الایجاد وصدورالکثرة عن الوحده ومدح المولی الاعظم الرسول المکرم صلی الله علیه وآله ونعت ولی الله الاکرم العلی العالی الاعلی علیه صلوات الله الملك الابهی

مسمط عربی

در توحید ونعت حضرت رسول صلی الله علیه وآله ومنقبت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

الحق کنز بدا فی غیب مکنون   خفیة ذاته فی سر مخزون

منزها خالیا عن شوب تلوین   لا وصفه صار موصوفاً بتبیین «۱»

ولا اسمه کان موسوماً بتبیان

فالحق کان بلا کون لاشیاء   من دون اوصافه العلیا واسماء

مستورة الذات فی استار اخفاء   من غیر خلق وابداع وانشاء

۱- لا اسمه کان موسوماً بتبیین   لاوصفه صار موصوفاً بتبیان (نسخه)

بلا ظهور و لا روح و اكوان

كانت هويته قبل الهويات   ذات ابتهاج بها فوق ابتهاجات

اذ شاهدت ذاته للذات بالذات   من دون مجلى كذا من غير مرات

الا الحقيقة ذات العز و الشان

لما رأى ذاته مشكوة انوار   قد استحبت بها في غيب اضمار

فشاء ابداءها حبا لاظهار   اذ حب شيئي طوى في حب اثار

و الكشف ساعده طبقا لبرهان

فقد تجلى بالاسماء الهية (١)   بجلوة في مقام الجمع غيبية (٢)

منها ثبوتيه و البعض سلبيه   لها مظاهر اعيان شهادية

عقل و نفس و انسان و حيوان

اذ كل اسم كمال و الكمال له   مزيد عشق لما في العين يظهره

---

١ ـ باسماء: نسخه ٢ـ من: نسخه

ان تدر معنى الكمال لست تنكره   بل ليس شيئي كمال الحق يفقده

حتى التجلى لاسرار و اعلان

فشاء ان يتجلى الحق بالجود   في كل عين بتنزيل و تصعيد

و قد رأى وجهه في كل موجود   فنال اسمائه الحسنى بمقصود

من الظهورات في مرآت اعيان

قد ابتدى الامر في ابداع ارواح   قدسية ذات اشراق و اسناح«١»

ثم النفوس التي شدت باشباح   ثم البرازخ و الاجسام بالداحي

حتى انتهى الفيض لاستعداد اركان

سبحان من اوجد الاشياء من العدم   لعالم النور ابداها من الظلم

قد ابتدى قبل الاستحقاق بالنعم   ارض الحدوث انجلت من شارق القدم

كما انجلى الليل من اشراق نيران

١ـ اسناح ـ يمن ها وبركت ها

ابدی الجمال فیا بشری لعشاق — شمس الحقیقة قدبانت باشراق
نور الوجود سری فی کل آفاق — بل لیس فی البین الا وجهه الباقی
و ما سوی ذاته فی ذاته فان

فالکل فی بحر نور العشق مغمور — من خمر عشق جمال الله مخمور
تسبیحهم عند اهل الکشف مشهور — لکنه عن ذوی الاوهام مستور
لاغرو فی ستره عن عین عمیان

اذهم کالانعام فی لاادراک و الفعل — بلهم اضل سبیلا عند ذی العقل
لانهم ضیعوا من فطرة الاصل — واستسفلوا فی جحیم البعد والجهل
من ذاك قد خلدوا فی نار حرمان

لکنه لیس من ظلم ولا جبر — من الاله العلی عن وصمة الضیر
وکیف یظلم محض الجود والخیر — بل الهدایته کالاغواء لدی الخیر

علماً و عیناً من استعداد اعیان

لیس اختلافاته فی الحکم من اثر — کی یقبل الجعل والانشاء فلاتجر
بل ذاته تقتضیها عند ذی نظر — قد کان یعرف سر الحکم والقدر
بکشف حق او استدلال برهان

والحق فی کثرة الاعیان اذ ظهرا — و نور رحمته فی العالمین سری
فوجهه الاحدی الذات ما کثرا — لکن کما شاهد الاعیان شاء یری
وجه الحقیقة فی مرآت انسان

فالله انشاه فی حضرة الجمع — ذا نشأتین حوی للوضع والرفع
کی کان مظهر اسم الله فی الوضع — و قد تطابق حکم العقل و الشرع
فی انه عین فخر الانس والجان

محمد صاحب الآیات والسنن — و خاتم الانبیاء فی السر والبطن (١)

١ـ والعلن (نسخه)

علی مفاتح غیب الله مؤتمن   غوث الخلایق فی الحدثان و الفتن

مطهر الارض عن ارجاس اوثان

بدء الوجودات فی علم و ایجاد   اصل الحقایق فی غیب و اشهاد

ماء الحیوة لارواح و اجساد   غوث الرشاد لاقطاب و اوتاد

فصل الخطاب لدی حق و بطلان

اصل به شیدت ارکان توحید   فرع به ینعت اثمار تفرید

شمس بها استشرقت افلاک تمجید   احیی به رسم تسبیح و تحمید

فی شرعه ظهرت اسرار اعیان

من کان ناموسه ختم النوامیس   لکونها ذات تشریف و تنفیس

اذ کان جامع تشبیه و تقدیس   فتلک اجمعها مثل الجواسیس

تقدمت نشرت تشریف سلطان

مکارم الدین والاخلاق و الشرف   تمت ببعثته قصوی الکمال وفی

کتابه صفوة الادیان و الصحف   اذ کان مستظهراً للمسلک الحنفی

فدینه قد بدی نسخاً لادیان

فذاته مظهر الاسماء اجمعها   لانها مظهر اسم الله مجمعها

کما المظاهر مبداها کمقطعها   منها الیها باذن الله صانعها

لانها غایة فی خلق اکوان

من نوره اقتبس الارواح و المثل   من فیضه اقتنص الاقطاب و الرسل

و من طریقته المثلی هدی السبل   ومن مکارمه العلیاذری الخصل

له مراتب علیا ذات افنان

لقد علی لیلة المعراج ثم دنی   بقاب قوسین قرب الحق او ادنی

فألفیض عاد الی الفیاض واقترنا   بحیث هو فی جمال الله کادفنی

لو لم یکن برزخ من ستر امکان

لولاه ما خلقت شمس ولا فلك — لولاه ما ظهرت نفس ولا ملك

لولاه في مسلك التوحيد ما سلكوا — لولاه في ظلمات الغي قد هلكوا

لولاه قد غرقوا في بحر خذلان

به رسوم حدود الله قد رسمت — مباني الكفر والالحاد قد هدمت

مناهج الصدق والاخلاص قد علمت — اليه سلسلة الاهداء قد ختمت

كختم دائرة الاغواء بشيطان

كما العناية تقضي بعثة الرسل — كذا الولاية في الادوار والدول

لذا لنبي رسول الله لم يزل — جهدا بنصب امير المؤمنين علي

يوم الغدير بامر الله سبحان

فاليوم اكمل دين الخلق تكميلا — وزاد في ملة الاسلام تبجيلا

بنصب ارفع خلق الله تجليلا — الله فضله في الدين تفضيلا

على الخلائق من انس ومن جان

وصي خير الورى في السر والجهر — خليفة الله هو في الخلق والامر

شمس الجلال سماء المجد والفجر — الله ذاكره بالمدح في الذكر

كما يبينه آيات قران

له مع الله حال في ذرى الانس — ليست لنفس ولا للروح ذي القدس

في مقعد الصدق بعد المحق والطمس — يسير في فلك التوحيد كالشمس

ففاق كل الورى في العز والشان

تنزهت ذاته العلياء عن الشين — واستكملت في العلى من خلع نعلين

بل لو شهدت الورى من ثاقب العين — لما ترى كاملا الاه في البين

اذ كله رشحة من بحره القان

حلال مشكل احكام وتنزيل — كشاف معضل آيات وتأويل

سر الوجود باجمال وتفصيل — بحكمه امر تغيير وتبديل

في الكون مثل زيادات ونقصان

هوالذي بالعلى بانت دلائله(١) واستشهرت شهرة البيضا فضائله

ولا يخيب فى الآفاق سائله اذ ليس ينفد بالاحسان نائله

بل اغرق الكل فى داماء احسان

جلت مقاماته عن درك افهام فاقت كراماته عن فهم اوهام

بجهده نشرت آثار احكام بسيفه رفعت رايات اسلام

برفعه نصبت اعلام ايمان

سر الوجود ملاذ الجود والكرم اصل السماحة والاحسان والهمم

للدين حبل متين غير منفصم للخير امواج بحر غير منصرم

للخير والشر حقاً خير ميزان

سفينة الحق بسم الله مجريها فى لجة الصدق للارواح يسريها

طراً الى حضرة الرحمن باريها فتلك نفس تقفيها ذراريها

١ـ هو الامام الذى بانت دلائله (نسخه)

كى يهتد والدى اقليم سلطان(١)

به نجا آدم من سخط جبار وبردت للخليل جمرة النار

كذا الكليم نجا من كيد سحار وروح روح بدا من نوره السارى

وانقذ النوح من امواج طوفان

بل النبيون سر آمنه قد حازوا كل السعادات فى الدارين وامتازوا

عن الخلايق طرا حيثما اجتازوا على الصراط الحقيقى ثم قد فازوا

بجنة الذات واستيناس رضوان

شمس تشعشع منها عالم النور بدر تلالا فى ظلمات ديجور

هو الذى نوره فى ساحة الطور بدى ففنى بها نغمات منصور

(٢)
فخر مصطعقاً موسى بن عمران

١ـ كى تهتد والذى اقليم سلطان(نسخه)

(٢) فى صعقه (نسخه)

لولاه مابان ارواح واملاك   لولاه ما كان اركان وافلاك

لولاه لم يبد للافهام ادراك   لولاه لم يك للتوحيد سلاك

لولاه لم يقترن قلب بايقان

لولاه ما اهتدت الاقوام والشيع   لولاه ما زالت الاهواء والبدع

لولاه في ظلمات الشرك قد جدعوا   لولاه من مسرح التوحيد ما انتفعوا

لولاه ما ظهرت آيات رحمن

تبا لقوم تعدوا اعنه عمياناً   وتابعوا اللهوى والوهم شيطانا

وانكروا بالخيالات برهانا   واستربحوا بمتاع الكفر خسرانا

وجاحدوا الحق في تصديق بطلان

يا صاحب الجود هادى كل موجود   اغث مواليك حقاً يوم موعود

حتى يروا بعد موت وجه مقصود   لاسيما خالي المهدى(۱) ذى الجود

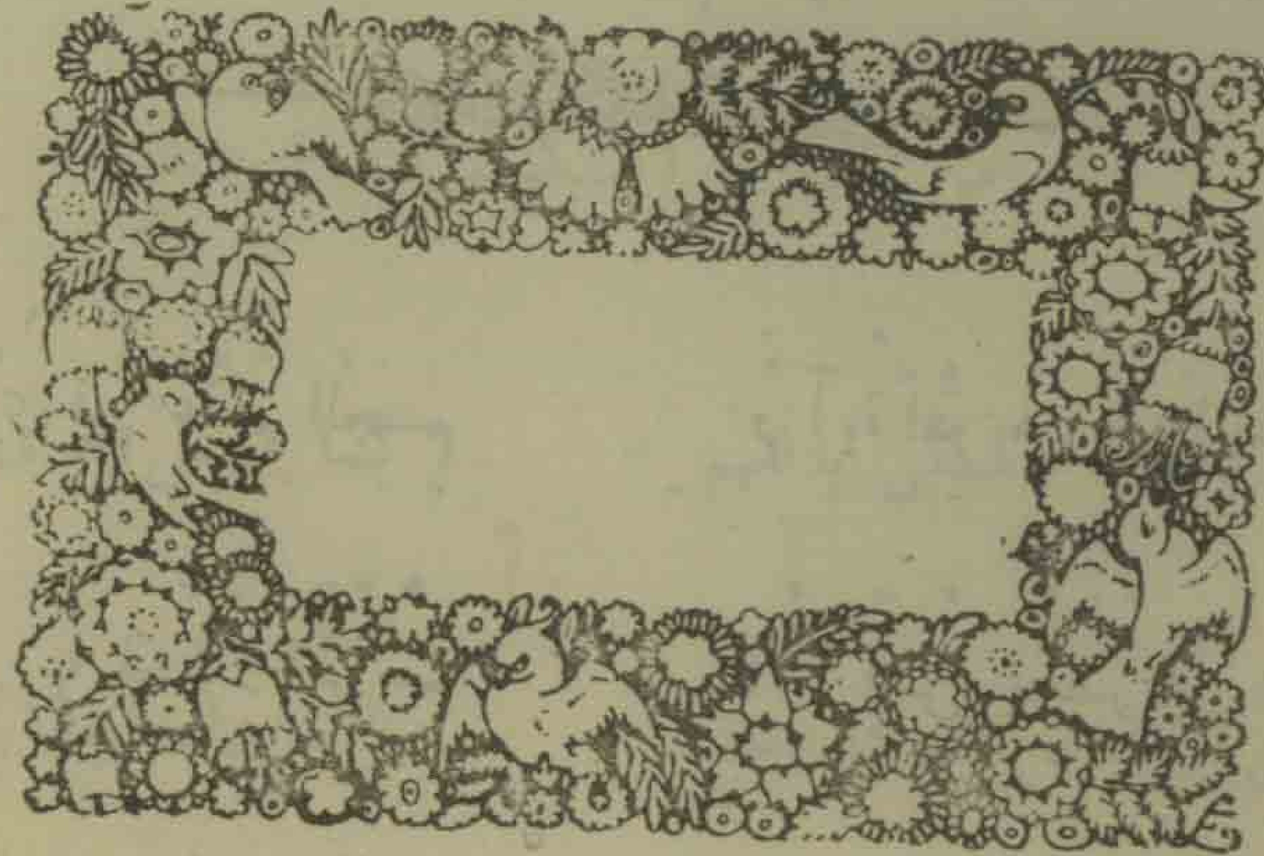
۱ـ مقصود خال شاعر مرحوم حاج سید مهدی کازرونی است

من بالسخاء عن الاموال اغناني

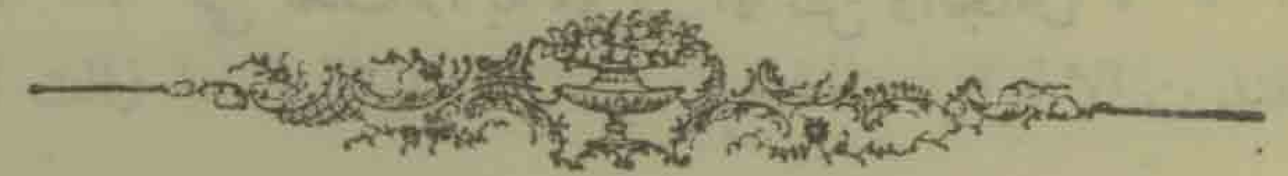
فبارك الله دنياه واخراه   واكرم الله في الدارين مثواه

ادامه في سرير العز اعلاه   ويجمع الله ايانا واياه

في تحت راية مولى الانس والجان



عین عباراتیکه فقید سعید بخط خود در آغاز این قصیده نوشته است نقل میگردد. طبق این عبارات معلوم میشود که قصد داشته قصیده خودرا در «معرفت نفس ودرجات آن وولایت وشئون آن ومدح قطب دائره امکان حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه» تنظیم وتکمیل نماید ولی متأسفانه موفق نشده است وفقط همین مقدار قصیده را ساخته است.



هذه قصیدة غراء فی بیان النفس ودرجاتها والولایة وشؤونها ومدح مولینا صاحب الزمان صلوات الله علیه ـ رب وفقنی لاتمامها علی احسن النظام وابلغ الترتیب و الانتظام بحق محمد وآله سادات الکرام علیهم صلوات الله الملك العلام



النفس روح سری فی عالم الجسم — و آیة الله هو فی الذات والاسم

و لا یحد لذا بالحد والرسم — اذ لیس یحصر فی نوع و لا قسم

لها شئون بارواح واکوان

تسری بباطنها فی عالم الامر — تجری بظاهرها فی نشاة الجهر

بالجسم فی زمن بالروح فی الدهر — تشأنت بشئون اللطف والقهر

علی قواها بتسخیر واحسان

تنزهت من قواها فی سما الذات — تشأنت منه فی ارض الشؤنات

فالنفس مصباحاً تجلو بمشکواة — من البدن والقوی مثل الزجاجات

علی اختلاف باصناف والوان

فی العین قرة ابصار والاذن — بالسمع قد ظهرت فی جملة البدن

باللمس قدبرزت وبالشم فی الثخن — من الانوف بدت وبالذوق فی الوطن

من اللسان استکنت عند ابدان

عقل اذا ادرك الكلی بالفهم — کما تسمی لذی الجزئی بالوهم

بصورة فی الخیال کان ذا سهم — بالفصل والخلط(۱) عندالفکر قدیهم(۲)

لها المراتب جما ذات افنان

والکل متحد فی ذاته العلیا — والجمع منفرداً فی الرتبة الدنیا

۱ـ نسخه یکر : الوصل

۲ـ قدیهمی صحیح تر بنظر میرسد

في المشهد الباطني والمقصد الاسنى — في العلم والعين تفقوا ربها الاعلى

لانها مظهر لله سبحان

مع كونها في ذرى النفس الالهيه — تنزلت بحضيضات (١) النباتيه

بالذات علوية والوصف سفليه — بالطبع جسمية والنفس روحيه

بروحه قد على (٢) في طبعة دان

فروحه الباطني يحكي خفا الذات — ووجهه الظاهري يجلو لايات

هوية النفس من بين الهويات — لذات حق والاسماء خير مرآت

فيها قد انعكست آثار رحمن

حقيقة النفس لا تعرف كبارتها — وكيف لا وهي لا تحصى (٣) مجريها

ولا تحاط بالافهام مجازيها — ولا تناط بالاوهام طواريها

١ـ بالحضيضات صحيح است — ٢ـ قد علا صحيح است

٣ـ بسم الله مجريها ومرساها

في كل ان لها شان من الشان

تطير في عالم الارواح مع ملك (١) — ذات الجناحين من علم ومن مالك (٢)

بحكمة من حكيم قادر ملك — تساقطت ريشها من عند منسلك

في سجن هاوية الدنيا بسجان

لعالم الطبع بالعصيان ان نزلت — لكن لعالمها بالتوبة ار تحلت

قلنا اهبطوا بعضكم تصديق مافعلت — للار تحال اجتباه بعد تاب دلت (٣)

قوسا (٤) النزول الصعود ثم من دان

فالنفس ان كملت بالعلم والعمل — من المعارف والتكميل للخصل

ترقى الى عالم الاسماء والمثل — تلي الولاية في الادوار والدول

---

(١) ملك اينجا بمعنى فرشته‌است (٢) ملك اينجا بمعنى ملكه‌وحفظ قوى است

٣ـ اشاره‌است باين آيه: فعصى آدم ربه ثم اجتباه فتاب عليه.

٤ ـ قوس النزول الصعود صحيح بنظر ميرسد

كذا الخلافة فى الدنيا لسلطان

بكامل النفس الانسانية الله   قد بان فى صورة الافاق معناه

لانها منتهى الخلق و مبداه   والحق فيه تجلى و هو مجلاه

وبو جهه الدائمى مرات انسان

بالعكس ان نقصت بالجهل والشين   مطبوعة بطباع النقص والرين

مشفوعة بازواج المكر والمين   محجوبة من جمال الغيب بالعين

مستورة الذات فى استار امكان

حقيقة ذات اسماء الهية   مع الطبايع والاجسام سفلية

بالذات فى عالم الارواح عقلية   بالفعل فى نشاة الاشباح نفسية

لها مراتب عليا ذات افنان

بالعقل والوهم والتخييل و الحس   بالسمع والذوق والابصار واللمس

فهى المراتى و ذات النفس كالشمس   فى نورها قد فنت بالمحق و الطمس

اذا تجلت بقهارية الشان

فبعد ما استكملت فى الروح والطبع   تشبهت بصفات الخنس السبع

تصرفت بعد بالاعطاء والمنع   خلافة للعلى فى الوضع والرفع

هذى نفوس الورى طراً باحسان

فالنفس كانت من الارواح والامر   بالحكمة احتبست فى الطبع بالزجر

تشاق موطنها الاصلى فى السر   وان تصفد بالاصفاد فى الجهر

ياليتها انطلقت من قيد سبحان



دوازده امام

دوازده امام مشتمل برمعارف وماده تاریخ مرحمت پناه جنت مکان حضرت
«مجدالاشراف» قطب سلسله جلیله ذهبیه

صلى الاله على سلطان اعراف … عنقاء عرش العلى في قلة القاف

نبينا المصطفى المختار في الرسل … مرآت حق باسماء و اوصاف

ثم السلام على نور الجلي علي (ع) … ولي حق بامر النون والكاف

ثم السلام على مشكوة انوار … ام الائمة هم سادات اشراف

كذا على المجتبى السيد الحسن … مرات شمس الجمال قلبه الصافي

ثم الحسين الشهيد رأس عشاق … وفى بعهد الحبيب حبه الوافي

وبعده السيد السجاد حيث سرى … في قيد عشق الحبيب بخواطراف

وبعده باقر للعلم اذ كشفا … در الحقيقة عن استار اصداف

وبعده صادق بالحق اذ نطقا … صدقا باحكام شرع الله كشاف

وبعده الكاظم الكشاف بالحق … في كشف آياته تفسيره الصافي

ثم الرضا او تجلى على الرضايته … في قلبه فانجلى في عهده الوافي

ثم الجواد الذى قد جاد مشتاقاً … بنفسه في سبيل الله بالشافي

ثم النقي الزكي والعسكري هما … قطبا سماء العلى في عرشه الطافي

وبعده القائم المهدي هادينا … بالحق للحق في عدل وانصاف

لهفي على كامل قد فارق الدنيا … اعزه الله في اصحاب اعراف

فقلت اذ سألوا عن عام رحلته … «عزيز جنت عدن مجد الاشراف»

١٣٣١ هجری قمری



قصیده

درماده تاریخ فوت مرحوم حاج علی آقا ذوالریاستین مرشد سلسله محترمه نعمت اللهی



یسبح ما فی الکون لله حامداً — و یعبده کل الخلایق سجدا

فسبحان من احیی بنور جماله — مظاهر ما فی العالمین و اوجدا

ومایظهر قدا فنی جمیع عباده — سعیداً ، شقیاً ، مشرکا و موحدا

قد اختار فی الاعیان من بین خلقه — حبیب اله العالمین محمدا(ص)

و اصحابه الهادین خزان علمه — اتم مجال الله من کل ما بدا

علیهم سلام الله ما دارت السما — وما دامت الاوضاع تبدوا مجددا

و بعد فوا لهفی علی ما اصابنا — بموت الذی قد کان للخلق مرشدا

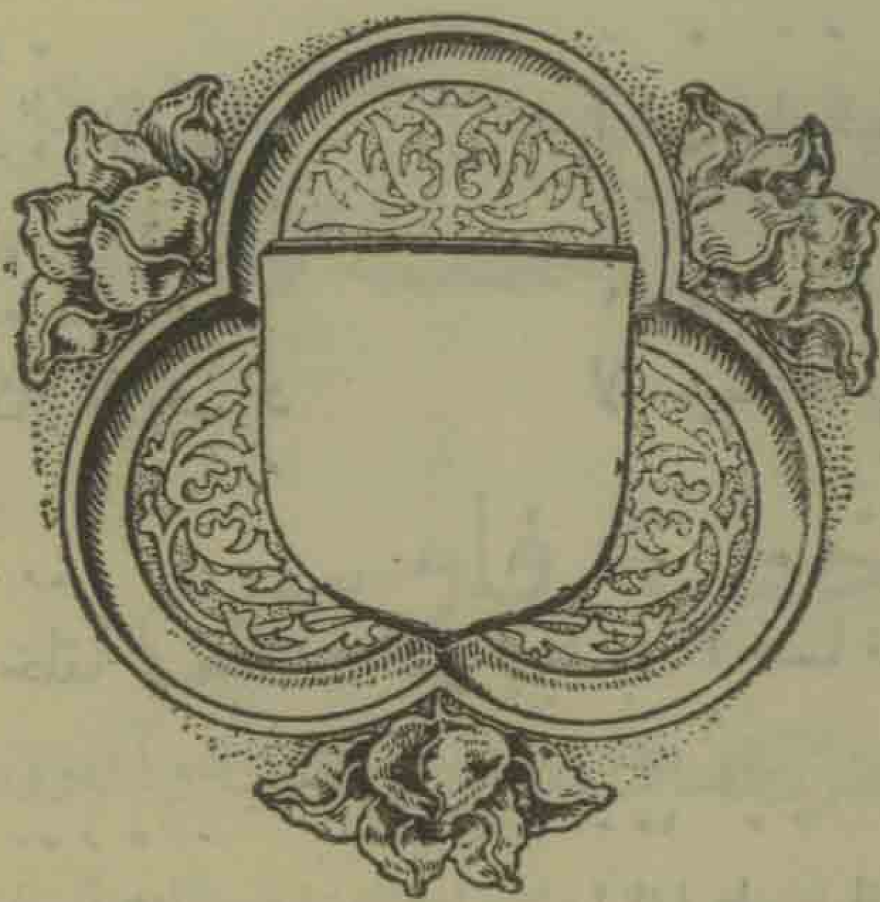
و ابکی عیون الناس حتی تبیضت — و احرق قلب الخلق حزنا مکمداً

و غاضت دماع العین من کثرة البکا — و فاضت دماء القلب حتی تجمدا



لقد فاز بعد الموت فی جنة اللقا — و حاز نعیم القرب بالحق سرمدا

و بین یدیه قد سعی نور علمه — بظل لقاء الله صار مخلدا



درمدح مرحوم حاج سید مهدی کازرونی

خال خود سروده است

فهو المفیض علی الذرات اجمعها — من نور شمس جمال الله مبدعها

الیه ایضاً بیوم الحشر مرجعها — فی تحت رایته العلیا مجامعها

اذ کان ذا الیوم للاعمال میزاناً

یا غایة الخلق یا بدء لایجاد — اغث احباك طراً یوم میعاد

اذ عادا رواحهم کلا لاجساد — لا سیما خالی التالی الاجدادی

خلقاً و خلقاً واکراماً و احساناً

سلیل خیر البرا یا سید العرب — الفاطمی الطباٸی عالی النسب

اصل السماحة والاخلاق و الادب — من قام منی باحسان مقام ابی

فجازه رب بالاحسان احساناً

بخش چهارم

☼(دو رساله)☼

فقید سعید مرحوم آیت الله آقا سید علی مجتهد کازرونی علاقه مفرطی بمشروطیت واقعی داشته است وچنانکه درضمن شرح حال اواشاره رفت هنگام صدور دستخط مشروطیت دو رساله (یکی بفارسی ودیگری بعربی) در فوائد آن و اجرای عدالت مرقوم داشته اندکه درهما نموقع بچاپ رسیده است چون دو رساله مزبورمتضمن مطالب عالیه حکمتی وازشاهکارهای نثری وادبی است عین آندورا اینجا درج میکنیم تا خوانندگان گرامی بیشتراستفاده نمایند.



خطبه فارسی

مشتمل برثناء الهی ونعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله ووصف ائمه دین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین وبیان فوائد « عدل واتحاد » ومفاسد ظلم وفساد وبعث عقلاء ومتدینین بربسط بساط اخوت وصفا ومودت ووفا وقطع اصل ظلم وعنادات نفعنا الله بها وسایر اخواننا المؤمنین از منشآت عبدذلیل اقل سادات وطلبه علی ابن عباس المجتهد الکازرونی- از تحریرات اقل السادات و الطلاب محمد بن عبدالکریم الجهرمی که بر حسب امرمبارك بندگان حضرت مستطاب حاوی الفروع والاصول جامع المعقول والمنقول آقای آقا سیدعلی مجتهدمدظله تحریر نموده ؛ فی هفتم شهرذی الحجة الحرام من شهور مطابق ۱۳۲٤ هجری نبوی (ص)

بسم الله الرحمن الرحیم

خداوندیرا جل شأنه وتقدست اسمائه • حمد بیحد وثناء بیعدد سزاست که در نشأه نخستین فیضش لباس استعداد وقابلیات برقامات قوالب ممکنات آراست واز ثانی مراتب جودوفضلش بخلعت والای هستی ارواح مراتب تعینات راپیراست - علیمی که در مراتب افتاب علم ازلیش کافه ذرات مهیات وذرات هویات روشن واشکار وحکیمی که از آیات تدبیرات سلطان حکمت ربوبیتش نظام ممالك آفاق وانفس روحانیات وجسمانیات متقن وبرقرار - سمیعی که بیواسطه آلت قوه صماخیه اصوات روحانیه وجسمانیهٔ ناطقین و ناطقات راشنونده وبصیری که بیرابطهٔ رطوبات وطبقات عینیه مرئیات نفسانیه وعقلانیه را بیننده - هیچ دیده کثیفه آن نور پاکرا ازغایت لطافت ونهایت اشراق نبیند اگر چه نوراوقاهر برهمه ابصاراست **لا تدرکه الابصار وهو یدرك الابصار وهو اللطیف الخبیر** وهیچ مدرکه لطیفه آن آفتاب تابناکرا از شدت نورانیت وفرط استشراق ادراك نکند - هر چند بحر علمش محیط بهمه مدارك وافکار است **اذ لا یعزب عنه مثقال ذرة فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع البصیر** قادری که سلطان قدرت عادله‌اش متشتتات جواهر نفیسه واعراض شریفه سنیعه عوالم وضیعه ورفیعه در رشته نظام ارتباط واتحاد کشیده وعادلی که برهان معدلتش درجات ودرکات نیران برای ارباب سعادت وایمان واصحاب شقاوت وطغیان آفریده **الحمد لله علی نعمائه والثناء علی آلائه** وپیغمبری را نعت بی پایان ومدح فراوانی رواست که خلعت زیبای خلافت مطلقه کلیه تامه را قامت رعنای او مستحق ورحمت بی منتهای نبوت حقه الهیه عامه راصورت اعلای او لایق - هادی جمیع موجودات به انحاء هدایات تکوینیه وتشریفیه وقاضی بر کافه ممکنات بانواع اوامر ونواهی صوریه ومعنویه نیز بینه‌ای ازانوارمشکوة

نبوت عامه اوست مقتبس وهر ولیی درانهار متخذه از ابحار ولایت تامه اوست مرتمس معراجش ازغایت ارتقاء درمدارج کمال اوج سماء الهیت ومنهاجش ازشدت اعتلاء در مناهج استکمال ملت بیضاء ربوبیت •

میزان عدل شرع مبینش معیار امتحان افعال واقوال وبرهان دین مبینش مقیاس رجحان اعمال واحوال - هرحکم معدلت شعاری از معدن شریعت غرای اولامع هرحکمت مصلحت دثاری از منبع ملت بیضای او تابع - **فهو خاتم الانبیاء وخاتم المرسلین** و احکام شرعیه ناسخة للشرایع السابقه باقیه الی یوم الدین صلی الله علیه وآله اجمعین و اولیائه وتمجید بی نهایت وتعظیم بیحد وغایت سزاوار آنست که مظاهر رحمت الهیست ومجالی قدرت ربوبیتند ومصادر علم وحکمت ومعادن جواهر عبودیتند - مصابیح انوار علم وعرفان وینابیع اسرار خداوند سبحان - ائمه معصومین وهداة مهدیین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین ولعنت الله علی اعدائهم الی یوم الدین .

وبعد بر ارباب دانش واصحاب بینش واضح وهویداست که بناء مبانی عوالم الهیه ونشئآت غیبیه وشهادیه برعدل وارتباط واتحاد واختلاط است زیراکه اگر رابطهٔ رشتهٔ عدل وارتباط نبودی متفرقات نشئآت مختلفه را ائتلاف موجب انتظام پیدا نشدی و چنانچه واسطه سلسله معدلت واختلاف مربوط نگشتی متشتتات ممالك غیرمؤتلفه درسلك نظم منتظم نمیشدی ارواح قدسیه بتعدیلات الهیه بااجساد مرتبطات ونفوس مجرده انسیه باعتدالات ربوبیه با ابدان مختلطات از ازدواج آباء علویه وامهات سفلیه بکسر وانکسار در کیفیات فعلیه وانفعالیه موالید ثلثه پیدا وازدواج ذکران واناث انواع و اصناف نباتیه وحیوانیه وانسانیه به ترتیبات نفیسه وطبیعیه مواجید کلیه وجزئیه هویدا - نفوس انسانیه را اگر تعدیل در متوسطات اخلاق کامله باعثه بر افعال مرضیه نمیبود بمقام تشریف **ولقد کرمنا بنی آدم** قدم نمیگذاشت ودرمملکت تعریف **خلق الانسان علمه البیان** علم نمی‌افراشت بلکه اعتدال درقوه عقلیه نظریه بحسب مدرکه فطریه وکسبیه برفع افراط جربزه شیطانیه است ودفع تفریط بلاهت حیوانیه

موجب امتیاز انسان از سایر انواع حیوانیه گشته و قلم اعلای حکمت عدلیه ربوبیه بمقتضای ترتیب نظام احسن الهی نقوش وخطوط مرتبطه صوریه ومعنویه را در الواح قابلیه مواد مستعده نوشته وازواضحات عند اولی الالباب است که بعث انبیاء ومرسلین از جانب رب العالمین بر جن وانس اجمعین بنشر شرایع دین مبین وترویج احکام شرع مبین ازبرای مقاصد عدل و داد در حفظ نظام امور معاش ومعاد است ونصب اولیاء کاملین وخلفاء راشدین بجهة رفع قواعد وهمیه ظلمیه شیطانیه ووضع قوانین عقلیه عدلیه رحمانیه وجهات اتحاد است چنانچه ملاحظه جعل آداب احکام متعلقه بعبادات قربیه وسیاسات مرتبطه بمعاملات توصلیه بر مراعات تعدیلات نفسانیه اخرویه واعتدالات جسمانیه اقوی برهانی است ومشاهده ابتناء وضع اسباب حلال و حرام در ابواب عقود وایقاعات متسقه اجلی بنیانی است . اگر بنظر بصیرت واعتبار ودیده خبرت واستبصار درمنظور انسانی ومجلای روحانی وجسمانی نظری کنی خواهی یافت که مقام صحت قوای جسمانیه واعضاء ابدانیه بتعدیلات در امزجه واخلاط معتدله منوط واستقامت مدارك روحانیه به تصحیحات اخلاق فاضله مربوط . چه اگر امزجه طبیعیه از جاده اعتدال منحرف گردد انواع امراض مهلکه موجب هلاك بدن گشتی و چنانچه در مدارك کلیه یا جزئیه اختلالی یا رفع اعتدالی شود انحاء اوهام و خیالات باعث فساد عقاید شدی بالجمله بر اوائل عقول صافیه واضح وروشن است که از بسط بساط عدل واعتدال ممالك آفاقیه ونفسانیه معمور وآباد و از نشر فراش ظلم وجور واختلال معمورات بلاد خراب وبافساد وشکی نیست که ادراك موازین عدلیه و قوانین اعتدال بیواسطه علوم عقلانیه صورت نبندد ورفع ظلم واختلال بدون متابعت آراء عقلانیه حاصل نگردد زیراکه نفوس شیطانیه مطیعه قوای شهویه وغضبیه بواسطه انحراف از طریق مستقیم عدل وداد .ظلم و فساد را حسن دانند وبعلت اختلال در سبیل جهل و عناد تعدی وافساد مستحسن شمارند پس ناچار باید عقول عقلاء کاملین از انبیاء مرسلین واولیاء کملین تأسیس قواعد متقنه شرع مبین بنشر احکام مبتنیه بر

قوانین عدل وانصاف نمایند وسایر نفوس جاهلین را بمتابعت والتزام الزام فرمایند زیراکه صلاح نظام امور معاش وانتظام مقاصد مصالح معاد بدون متابعت شرع انور باجراء اوامر ونواهی در ابواب عبادات ومعاملات وحدود وسیاسات انجام نگیرد وهرکس را اهلیت استفاده احکام الهیه از ادله شرعیه نیست بلکه باید عامه نفوس طالبین طریق هدایت وسالکین سبیل سلامت از علماء دین وخلفاء عامه شریعت خاتم النبیین (ص) کسب کلیه احکام متعلقه بدنیا ودین از حلال و حرام نموده سپس در مقام عمل و اعمال در مرحله استکمال بر آمده تا سعادت دارین وعمارت نشأتین را حاصل کرده وبر همه ارباب معرفت وانصاف مخفی وپوشیده نیست که بدون قطع اصول ظلم و فساد ورفع قواعد جور واستبداد اجراء مقاصد صحیحه عدل وداد وانفاذ مجاری مستقیمه ارتباط واتحاد انجام پذیر نیست چه جمیع خرابیهای عالم ومفاسد احوال معاد ومعاش بنی آدم ازظلم ظالمین وتعدیات مفسدین است چنانچه عقلاء این دوره از علماء عاملین و مؤمنین مدبرین وارباب هوش وفطانت واصحاب فراست وکیاست بالهامات الهیه وارشادات غیبیه بعدازملاحظه خرابیهای بسیار دراحوال اوضاع ملت و دولت ازکثرت فنون ظلم وخلاف عدل ومروت دامان همت عالیه را بکمرزده ومجدانه درمقام اصلاح امورعامه وخاصه دینیه ودنیویه اخوان دینی واسلامی وایمانی بر آمده بمقتضای عقول صافیه وتدابیر وافیه کافیه در ترویج احکام عبادیه وسیاسیه مهجوره بواسطه ظلم ظالمین کمال سعی واجتهاد فرموده وبذل جهد درنشر احکام عدلیه اسلامیه در مملکت ایران نموده وازغایت الطاف الهیه اینکه دراین اوان که نفوس علماء وعقلاء ایران در این مقصد اعلی ومنهج اسنی ساعی بودند ازسلطان اسلام مظفر ملك علام تعالی شانه خلدالله ملکه باکمال سعی وهمراهی ازغایت کیاست وفراست لایقه بمرتبه شاهنشاهی امر بلیغ وتوقیع اکید منیع باقامه این مجلس شریف ومحفل منیف که مسمای بمجلس شورای ملی است شرف صدور یافته بلکه مهر درخشنده آسمان معدلتش در اول مشرق افتتاح این مقام صلاح نور حضور یافته بارای سلطنت آرایش که سلطان

آراء است در تنظیم مقاصد عدلیه این مجلس اعتدال رأی داده و بر اریکه معدلت پیرایش بتکریم مشاهدا نصافیه عامه وخاصه اهالی ایران قدم استقلال نهاده ومکنونات ضمیر منیر خود را در بیان منافع وفوائد این مجلس اتحادی اسلامی اظهار داشته و معلومات خاطر خطیر معدلت تخمیر را در تبیان محاسن ومحامد این محفل اعتدالی خاصی وعامی در صحایف ازمان نگاشته ادام‌الله تعالی ایام سلطنته واحکام معدلته .

پس ای صاحبان افکار وای دانشمندان هوشیار قدم سعی در اصلاح امور دین ودنیای خود ودر مقام خیرخواهی استوار دارید وپای جد و اجتهاد در اصلاح معاد ومعاش خویش درجاده معدلت وتساوی پایدار فرمائید ـ مردانه در رفع ظلم و فساد و قطع ریشه افساد و استبداد بکوشید تا ازکئوس عدل واتحاد شربت راحت و داد بنوشید ؛ بساط عدل را بگسترید وفراش ظلم را برچینید تا خیرات دنیویه و اخرویه علی الدوام به بینید ـ ملاحظه کنید که اگر درخانه‌ای ازخانه های شماکه مجمع نفوس قلیله است رشته عدل وداد گسیخته شود نائره فتنه وفساد دراهل آن خانه انگیخته شود وخاک مذلت وخواری بر سر همه بیخته شود تا چه جای اینکه مملکتی از ممالک یا اقلیمی از اقالیم خالی از عدل وصلاح گردد ناچار محل فساد و تنازع وتشاح شود ـ از خواب غفلت بیدارشوید ودرامور دین ودنیای خود هوشیار گردید ـ ازظلم ظالمین داخله وخارجه ایران نجات یابید ودر معرض فساد حال و مآل وهلاک جان ومال نیفتید وسعی در نصب میزان عدل ومساوات ورفع قانون ظلم ومعادات نمائید تاگوی خیرات کثیره از میدان اقدامات درمرحله سعادات بربائید . وابواب فتوحات عاجلهٔ دنیویه وآجلهٔ اخرویه برروی یکدیگر بگشائید باقدم راسخ دراین مقدم شامخ قدم گذارید وباساعد متعاضد ریشه ظالم ومعاند را از بیخ برآرید تا بحول الله وقدرته ورحمة تعالی شأنه وقهرسلطانه هرچه خواهید از

خیرات به بینید وثمرات شجرات حسن واحسان را بچینید وباهم همدست بلکه یکدست باشید وتخم محبت واخوت ومهربانی وصفا ووفاومعدلت بایکدیگر در اراضی قلوب صافیه بپاشید تا جان ودلرا از شردشمنان ومعاندین محفوظ واز دنیا ودین از جمیع خیرات محظوظ باشید وفقناالله تعالی وایاکم لمصالح امور المؤمنین بحق محمد(ص) وآله الطاهرین صلی الله علیه وآله اجمعین ـ تمام شد.



خطبه عربی

بسم الله تعالی شانه العزیز

هذه خطبة جلیلة و لا یحة جمیلة

مشتملة علی ثناء الله تعالی فی صفا ته

وا سمائه ومدح **محمد** صلوات الله وسلامه علیه

خا تم ا نبیائه و اهل بیته ا لمعصو مین صلوا ت الله و

سلامه علیهم ا جمعین و علی بیان فوائد ا لعد ل و ا لا حسان

من منشآت ا لعبد ا لذ لیل ا قل ا لسا د ا ت والطلبه

علی بن عباس آ لمجتهد ا لکا زرو نی

طاب ثر ا ه قد ا نشأ

فی سنة ا ر بع وعشر ین و ثلثماة بعد الا لف

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل العقول مرائی لمشا هدة الصفات وا لا سماء و مجا لی لمعا ینة آیات العظیمة و الکبریاء الذی دبر بمقتضی علمه الربانی سلسلة النظام الکیانی و قدر بتقدیره السبحانی مراتب العالم الروحانی والجسمانی • ابدع بعلمه الازلی حقایق العقول و ارواح و انشأ بفیضه القیومی رقایق النفوس والاشباح واختار من جمیع الممکنات فی العلم والعرفان کامل الانسان فجعله خلیفة فی جمیع العوالم حیث علمه الاسماء والهمه البیان اذ کان جامعاً للصفات الالهیة و الکونیة ومجمعاً للشئونا ت الامریة الحقیه و الخلقیة فحصل التفاضل فی الرجال بتفاوتهم فی درجات العلوم والمعارف والتکامل بین الابدال بتفاضلهم فی ادرا کات ا لعقول و ا للطائف و کفی د لیلا علی هذا لبیا ن مضافا الی البرها ن و شواهد الوجدان المرکوز فی الاذهان ایات القرآن وبینات الفرقان : **هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و تلک الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون** فالانسان وان شارک سایر افراد الحیوان فی الخلق من الماء والطین ولکن الله تعالی انشأه خلقاً اخر فتبارک الله احسن الخالقین • فامتیاز الانسان من سایر الاکوان بکمال العقل والبیان وکما ل ا لعقل وا لبیان باستکما ل العلم و الایمان و لیس العلم الکامل بکثرة التعلیم و التعلم بالجدال والمراء بل **نور یقذفه الله فی قلب من یشاء** والعقل الانسانی و العلم توامان ومن ثدی امهات الحقایق النوریه یرتضعان وبمیزانها اعتدل شرایع الدین بالنقل و الفرض اذ **بالعدل** قامت السموات والارض فسبحان من عدل حکیم وشاهد علیم جعل العقل والعلم بدایة کل الخیرات جمیعها ونهایة جل الشؤنات وضیعها و رفیعها جل و عز و علا و تبارک و تعاظم و تعالی والصلوة والسلا م علی ا لعقل الاول و العلم الثا نی و غایة اوج الکمال فی المعراج الانسانی المتعلم فی مدرس فاوحی الی عبده ما اوحی والمتکرم فی

مجلس فكا ن قاب قو سين اوادنى الصاعد ببدنه الجسمانى ا لى ا لروحانيات و بعقله الروحانى الى نهاية معارج الممكنات ومن ارض الكثرات السفلية الى ملكوت السماء **فسبحان الذى اسرى بعبده ليلا من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى** واضع موازين القسط لارتفاع ثقل محاسن الاخلاق ومصالح الاعمال ورافع قوانين العدل لانتصاب قوائم احكا م الافعال و الاحوال المهند س لمقادير اشكا ل اوضاع السيا سا ت العقليه و للتفرس لتدابير احوال انواع القياسات الشرعية الذى هو لاجناس جواهر حقايق الخيرات كالفصل التام ولاصناف ارباب الانواع صوته التمام باسط مهاد العدل والانصاف بنشر شريعة الغراء وقابض مواد الظلم والاعتساف ببسط ملته البيضاء العبدا لمؤيد المنصور بنصر الله سيدنا ونبينا ابى القاسم محمد بن عبدالله صلى الله عليه و آلـه وعلى اهل بيته المكملين لنفوس الناقصين باعمال القلوب والا فعال التامة والمستكملين لعقول الصاعدين بالتكا ليف ا لخا صة والعامة ا لمصححين لمرضى النفو س بادوية الرياضات الروحانية و المقوين لضعفا ء العقو ل باغذية المجا هدات النفسانية الذين هم لا عتبا ر مقادير فضا يل الاعمال والاخلاق تامة الموازين وامتحان نواقص الافعال وتامها كاملة القوانين استقامت بنور عقلهم سموات الارواح وقامت بظهور عد لهم اراضى الاشباح الهـا دين للنفو س الانسانية بانوار هـدايتهم والمرشـد ين للعقو ل الروحـانية باسرار ولايتهم القـائدين لنفوس السا لكين الى غايـة مراتب الكما ل والسا ئقين لقلوب النا سكين الى نهايـه معارج الاستكمال سادات الاولياء الكا ملين وقادات الاصفياء الواصلين ائمتنا المعصومين وشفعائنا يوم الدين صلوات الله عليهم اجمعين واللعنة الدائمة على من عاندهم فى شئوناتهم الالهيه وجاهدهم فى مقاماتهم الربوبيه و بعد فقد قال الله تعالى **ا ن ا لله يأ مر بالعد ل و الا حسا ن و ايتاء ذى ا لقربى وينهى عن ا لمنكر و البغى يعظكم لعلكم تذ كر و ن** ولاريب ان العدل الالهى منشأ لتشييد قواعد نظا م العا لم و مبد ء لتا ييد قوانين انتظام بنى آدم كما ان الظلم الشيطانى باعث على انهـدام ابنية معمورة البـلا د و مورث لانفصام عرى الدين والدنيا لا ختلال نظام المعاش والمعاد بل وما بعث الله تعالى

الانبياء وا لرسل بالشرايع والاديان الا لبسط مهاد العـدل والامان وقطع اصول ا لظـلم والكفر والطغيان اذ **بالعدل** ار تبطت النفوس والارواح و اختلطت ا لاجساد والا شباح وحصل الازدواج بين الاباء العلوية والامهـا ت السـفليه و كمال الامتزاج بين ا لكيفيات الانفعالية و ا لفعليه فحصلت بتعد يلا تها الالهيه المواليد الثلاث من ا لمعادن والنبـات والحيوان وبتكميلاتها الربوبيه الكما ل من افراد الانسان حيث استكملت با لتعد يل فى اصول الاخلاق النفسانيه وتكملت بتحصيل علوم المعارف الربانيه **با لعد ل** قا مت قواعد الدين واستقامت قـوائم الشرع المبين **بالعدل** ارتفعت اعـلام الشرايع الا اهية و انتصبت احكام النواميس النبوية **بالعدل** ظهرت انوار آيات الله فى النفو س والافاق و تواترت آ ثار صفات الله فى المواد القابلة بالاستحقاق **بالعدل** انتظمت سلاسل نظام العبادات والمعاملات وتنظمت دلائل مسائل الحدود والسياسات **بالعدل** فضل العلماء على الجهال وفخر العقلاء على الارذال **بالعدل** ترفعت درجات اهل اليقين وتكر مت عندالله مقامات المتقين **بالعدل** ارتفع التنافى والتضاد عن المنا فيا ت والاضداد واجتمع الصوافى و المواد بار تباطات جهات الاتحاد **بالعدل** صفت نفوس ارباب الوفاء واصطفت قلوب اخوان الصفا **بالعدل** تفا ضلت درجات الجنان وتسافلت در كات النيران **با لعدل** اشتاقت النفوس الى حقايق العلوم والمعارف وفاقت العقول على الاوهام بادراك دقايق اللطا ئف **بالعدل** انفتحت ابواب الخيرات والبر كات وافتتحت اصواب الفيوضات بالحر كات **بالعدل** احقاق الحق وابطال الباطل واعزاز العاقل واذلال الجاهل **بالعدل** شرف الاسلام و المسلمين على الكفر والكافرين وفخر الايمان والمؤمنين على الانـكار والمنكرين **بالعدل** اندرست رسوم الكفر والطغيان وانطمست اثار الفسق والعصيان **بالعدل** تمت الحجج والبراهين وانهمت قياسات الشياطين **بالعدل** انقادت الملوك لسلطان الاسلام واطاعت السلا طين للعلماء الاعلام **بالعدل** شاعت احكام الشريعة الغراء وذاعت اعلام الملة البيضاء **بالعدل** اجتمعت فروع الشجرة الطيبة التوحيدية الا سلامية المحمدية التى اصلها ثابت وفرعها فى السماء وانقمعت اصول الشجرة الشر كية الحادية الابليسية التى اجتثت من فوق الارض مالها

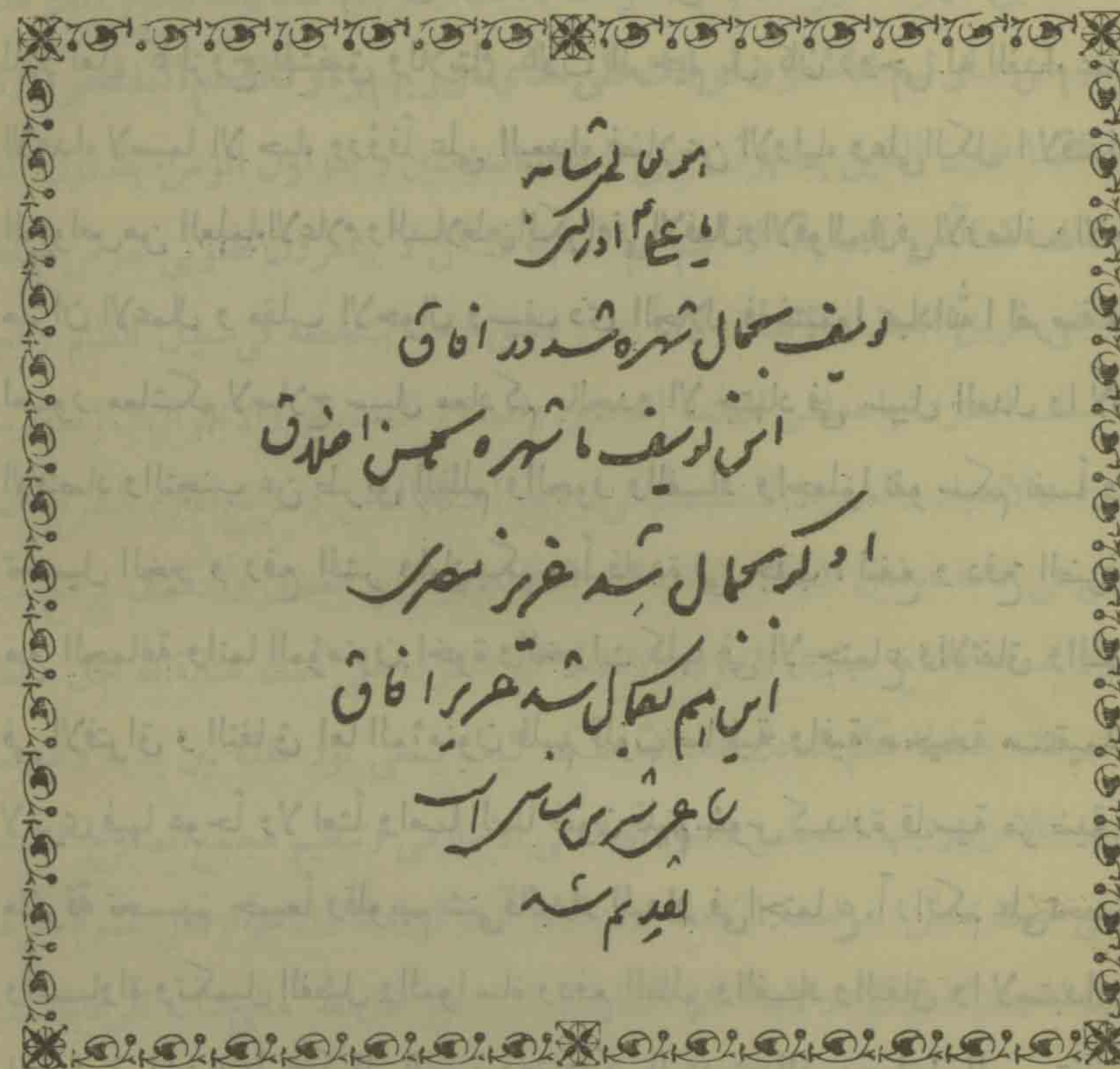
من قرار وبقاء **بالعدل** ظهرت خسارة الاخسرين اعمالا فما نفعت خسارتهم و خسرت تجارة الذين اشتروالحيوةالدنيا بالاخرةفما ربحت تجارتهم **بالعدل قد افلح المؤمنون الذينهم فی صلوتهم خاشعون اولئك علی هدی من ربهم واولئك هم المفلحون** والفح بالنار المنا فقون الذين يستهزؤن علی العقلاء المؤمنين و يقولون انؤمن بقا نون العدل والانصاف كما آمن السفهاء الا انهم هم السفهاء ولكن لا يشعرون فطوبی لمومن جاهد بنفسه فی طريق العدل والانصاف وتباً علی فاسق جاهد بشخصه فی سبيل الظلم والجور والاعتساف انظروا يا معاشر العلماء العاملين والعقلاء المتدينين والاخوان المؤمنين بنظر البصيرة والاعتبار والخبرة والاستبصار فی ترويج احكام الدين وتعريج اعلام الشرع المبين بالسعی فی اقامة قوانين العدل والاعتدال واستقامة موازين الفضل والكمال برفع مبانی الظلم والفساد ودفع مهاوی الجور والافساد .ثم انظروا الی كمال عناية الله جل سلطانه وقهر برهانه بسلطا نكم العادل خلدالله ملكه كيف يسعی نور عقله بين يديه وعن يمينه وجانبيه بالامر بترتيب المجلس الشورای الملی الاسلامی وتنظيم مجمع الصلاح الخاصی والعامی حيث تفطن بفراسته الكاملة ظلم الامرآء والوزراء والاجزاء علی عموم الرعاياء الذينهم له بمنزلة الاولاد والابناء فان السلطان الذی هو ظل الله تعالی شأنه للرعايا بمنزلة الاب الرحيم و هم له بمنزلة الولد الحميم ومن الطاف الله الخفيه علی عباده ان جعل فی جبلتهم المحبة والوداد و التودد والاتحاد كل بالنسبته الی الاخر سيما النفوس المتفقة المسالك المتحدة المناسك ولاسيما السلطان والرعية فان الحكمة الالهية ا قتضت فی النظامات الصورية والمعنوية اشدية الارتباط بالا لطائف الخفية والجليله وهذا المعنی مع وضوحها لاو لی الا لبا ب بالبراهين العقليه و الشواهد النقليه ظاهر بالنظر فی احوال السلاطين والرعايا والخواقين فی البرايا ويكفی تبيانا لذالك ملاحظة احوا ل الانبياء و والمرسلين والاولياء الكاملين سلام الله عليهم اجمعين الذين هم سلا طين العالم فی الافاق ورؤسا بنی آدم بالاستحقاق كيف حالهم فی مراتب توجهاتهم وعطوفاتهم وعناياتهم و ترحماتهم مع كافة الخلق وعامة المخلوقين سيما سلطان سلاطين العالمين امير المؤمنين

وسلطان الموحدين **علی بن ابی طالب** ارواحنا وارواح العالمين لذاته وصفاته وافعاله واقواله الفداء حيث انه روحی له الفداء كان فی ايام خلافته واعوا م سلطنة وامارته للار امل كا لزوج الشفيق وللايتام كالاب الرحيم بل كان روحی له الفداء عطوفاً علی الاعداء لاسيما الا حباء ورؤفاً علی البعداء فضلا عن الاولياء وعلی الكل ا لاقتداء به سيما الخواص من العلماء الاعلام والسلاطين الكرام فی الافعال والاقوال بل فی الاوصاف والاحوال لانه ميزان الاعمال و مقلب الاحوال وسيف ذی الجلال فا غتنموا عباد الله ا لفرصة فی تنظيم امور معاشكم لاصلاح سبيل معادكم بالجد و الا جتهاد فی سبيل العدل وا لاحسان و الاقتصاد والتجنب عن طريق الظلم والجور والفساد واجعلوا نفو سكم نفساً واحدة فی تحصيل الخير و رفع الشر واياد يكم يداً فاردة فی جلب ا لنفع و دفع الضرفان يدالله مع الجماعة وانما المؤمنون اخوة والخيرات كلها فی الا جتماع والاتفاق والشرور جلها فی الافتراق و النفا ق اما المؤمنون فلهم قلوب صا فية وافية صحيحة مستقيمة مجتمعة لا تری فيها عوجاً ولا امتاً واما المنا فقون فلهم نفوس كدرة قا سية مر ضية معو جة متفرقة تحسبهم جميعاً وقلوبهم شتی فالبدار البدار فی اجتما ع آرائكم علی تحصيل العدل والمساواة وتكميل الفضل والموا ساة ودفع الظلم والفساد والنفاق وا لاستبداد والعجل العجل فی اختيار علمائكم الصالحين وعقلائكم المتدينين الذين هم اهل البصيرة فی صلاحكم وفسادكم وارباب الخبرة فی معاشكم ومعادكم فاجعلوهم مختارين و ا نفسكم تابعين مطيعين كی ينفتح من اجتماعكم علی الحق ابواب الخيرات والبركات و العزات وينقمع اصول الشرور والافات والمذللات فی الدين والدنيا وفقنا الله تعالی واياكم فی الاجتماع المصالح ودفع المفاسد فی الدنيا والدين بحق محمد و آله الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين وقد خطر بالبال فی عام تاريخ هذا المجلس الشوری الملی هذ الكلام المقتبس من الخطاب الالهی **وامرهم شوری بينهم بامر الله با لعدل**

نمقه الجانی محمد بن عبدالكريم الحسينی الجهرمی

فی الرابع عشر من شهر ذيقعدة الحرام سنه ١٣٢٤

نمونه خط



وصف یوسف بکمال شهره شده در آفاق
این یوسف ما شهره بحسن اخلاق
او که بکمال شده عزیز مصری
این هم بکمال شده عزیز آفاق

حکیم دانشمند

آقا سید علی مجتهد کازرونی

رحمة الله علیه اینرباعی را در وصف مرحوم حجة الاسلام

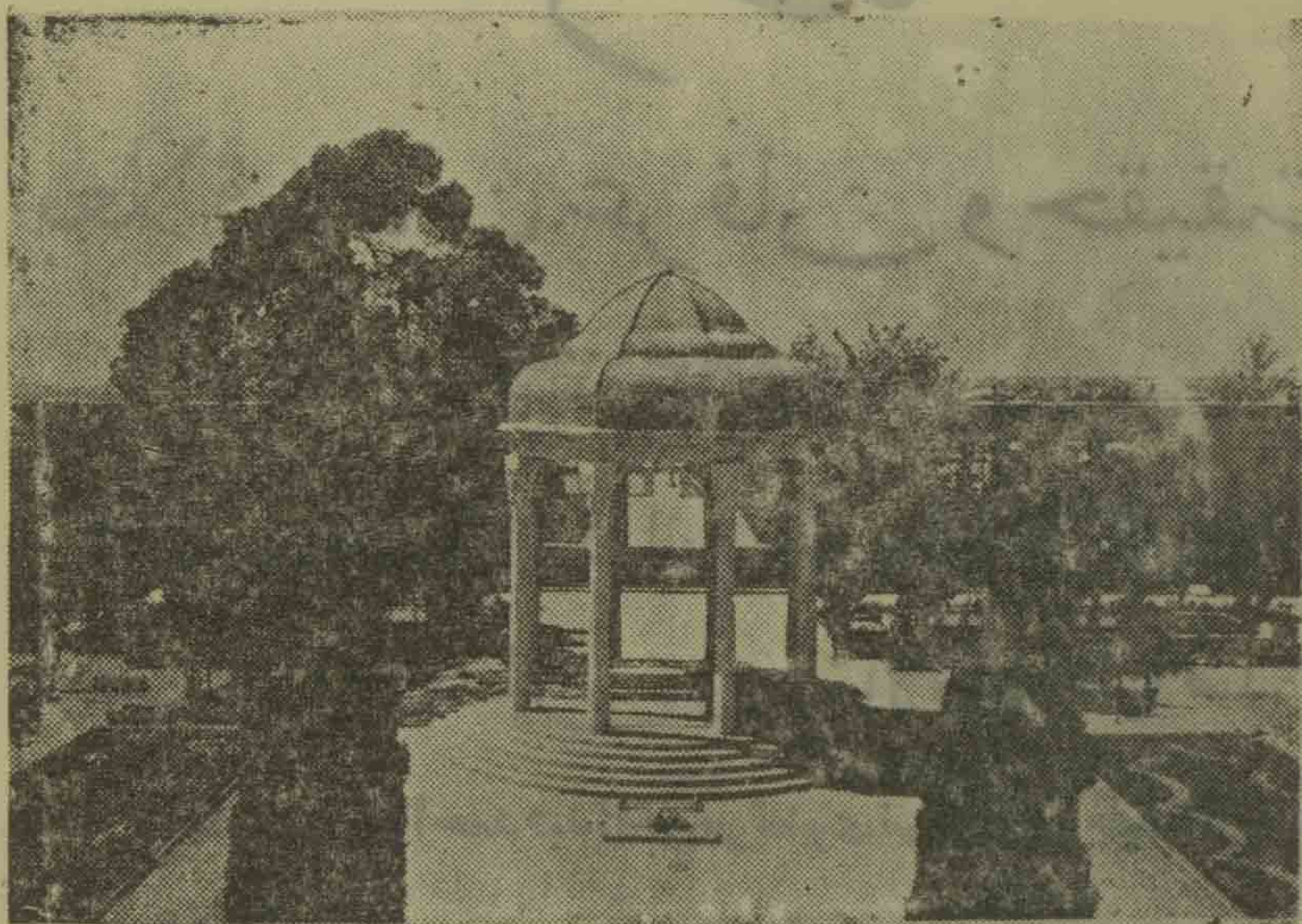
آقای حاج شیخ یوسف حدائق

که در میانشان طریقه الفت و محبت کامل برقرار بوده

سروده و باخط خود نوشته برای ایشان فرستاده

در اینجا عیناً گراور و طبع گردید

آرامگاه حافظ در شیراز



مدفن

آقا سید علی مجتهد کازرونی

علیه الرحمه

در ایوان شمالی حافظیه قرار دارد



مژده

بعلاقمندان عرفان و حقیقت



کتاب مجموعه مبارکه انهار جاریه از آثار گرانبهای
قطب العرفاء الکاملین وزبدة الاولیاء الواصلین
جناب آقای میرزا احمد عبدالحی مرتضوی تبریزی (وحید الاولیاء)
قدس سره
میباشد و بخط شیوای خود آن بزرگوار نگارش یافته
باکاغذ اعلا و جلد طلا کوب تهیه گردیده

مقداری از آن باقیست طالبین مراجعه فرمایند

کتابخانه احمدی - شیراز

چاپخانه مهرگان - شیراز